

سیری در تاریخ زبانها

و ادب ایرانی

بیچ او
استادمتان

شورای عالی
کتابخانه

۹



مرکز تخصصی مطالعات ایران شناسی

www.iranshenasi-center.com

۳۰۰۰۱۸۴۲۱۸



https://telegram.me/iranshenasi_Center

آموزش فرهنگ میهنی

سیری در تاریخ زبانها و ادب ایرانی

ذبیح الله صفا
استاد ممتاز دانشگاه تهران

شورای عالی فرهنگ تهران
مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی

آموزش فرهنگ میهنی
چاپ زندگی ۳۰۴۳۸۳
تعداد ۱۰۰۰ نسخه
تهران - تیرماه ۲۵۳۵

توضیح و تذکار

بفرمان مطاع مبارك اعلي حضرت همايون شاهنشاه آريامهر و بنا بر تصميمات متخذہ در ششمين و هفتمين کنفرانس ارزشيابی انقلاب آموزشی رامسر، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی وابسته به شورای عالی فرهنگ و هنر مأموریت یافت که بعد از مطالعات و بررسیهای لازم در زمینه آموزش فرهنگ میهنی بتعیین میزان و برنامه مواد درسی در این راه پرداخته متون مسودہ احتیاج را تهیه و تدوین نماید تا هم در نخستین سال دانشگاههای کشور مورد استفاده قرار گیرد و هم بتوان با استفاده از آنها در سطوح پایین تر آموزشی مطالب مسودہ لزوم را در تعلیم فرهنگ میهنی فراهم آورد. بر اثر مطالعات و بررسیهایی که انجام گرفت بیست و نه موضوع ذیل برای تهیه مطالب لازم در بیست و نه رساله مستقل انتخاب گردید که رساله حاضر یکی از آنهاست. بخواننده گرامی پیشنهاد می شود دهمه رسالاتی را که در این راه با شماره (۳۹) فراهم و بتدریج منشر می شود نگهداری و بموقع بترتیب ذیل مرتب کند و در یک مجلد جمع نماید :

- ۱ - تاریخ شاهنشاهی ایران و مقام معنوی آن
- ۲ - پیوستگی آیین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایرانیان
- ۳ - کوشش و جانبازی ایرانیان برای پاسداری آیین شاهنشاهی ایران
- ۴ - روستانشینی در ایران
- ۵ - زندگی روزمره ایرانیان در خلال روزگاران

- ۶ - نگاهی به تاریخ ایران
- ۷ - علل وزمینهای پیروزیها و شکستهای ایرانیان
- ۸ - سیری در تاریخچه روابط ایران با جهان از آغاز تا امروز
- ۹ - فرهنگ ایران در برخورد با فرهنگهای دیگر
- ۱۰ - بزرگان ایران در دوره نخستین اسلام
- ۱۱ - سیر تاریخی واجتماعی شاهنشاهی ایران
- ۱۲ - مرزهای ایران در دوران تاریخ
- ۱۳ - ثروتها و برکتهای سرزمین ایران
- ۱۴ - سهم فرهنگ ایران در پیشرفت بشریت
- ۱۵ - استمرار فرهنگ ساسانی در دوران اسلامی، علل وعوامل آن
- ۱۶ - هنرهای ایرانی وآثار برجسته آن
- ۱۷ - آداب ورسوم ملی ایران
- ۱۸ - ایران امروز
- ۱۹ - خدمات دودمانهای شاهنشاهی ایران
- ۲۰ - سیری در تاریخ زبانها وادب ایرانی
- ۲۱ - همبستگی ویکانگی ملی ایرانیان
- ۲۲ - شناخت ملت ایران (تیره‌های ایرانی- خانواده وجامعه ایرانی)
- و ویژگیهای آن
- ۲۳ - تقدس سرزمین ایران درآیین ایرانی
- ۲۴ - بستر جغرافیایی تاریخ ایران
- ۲۵ - شناسایی سرزمین ایران باتوجه به زیباییها و ویژگیهای آن
- ۲۶ - پایتختها وشهرهای نامی وتاریخی ایران ونقش آنها در تاریخ و فرهنگ سرزمین ایران
- ۲۷ - پیوند زندگی وتاریخ وفرهنگ ایرانی با سرزمین ایران
- ۲۸ - ویژگیهای فرهنگ ایرانی وتأثیر آن در وحدت واستقلال ملی ایرانیان
- ۲۹ - جنبشها وفعالیتهای فکری ودینی ایرانیان
- ۳۰ - نظری بتاریخ حکمت وعلوم در ایران

نکته مهمی که باید درباره این رسالات بدان توجه داشت آنست که تهیه آنها بقصد آموزش فرهنگ میهنی انجام گرفته است نه بعنوان پژوهشی در این راه، زیرا بدیهی است که پژوهش در اینگونه مسائل هم نیازمند وقت و نیروی انسانی بیعتراست و هم نتایج آنها را نمی توان در صفحاتی چنین محدود گنجانید. این جزوهای تعلیمی درحقیقت بمنزله « طرح مطالب درباره آموزش فرهنگ میهنی » و بحثی مقدماتی راجع به آنهاست. درستست که بعضی از همکاران ارجمند در بحث خود از حدود طرح موضوع فراتر رفته و تاحدی در شرح مطالب بتفصیل گراییده اند، لیکن غالب همکاران دیگر حدود اختصار را در این راه نگاه داشته و جانب آنرا رعایت کرده اند تا کثرت تمداد صفحات، امر یادگیری را برای دانشجویان دشوار نسازد.

مقصود ما از طرح این مطالب در راه آموزش فرهنگ میهنی آنست که به اهل پژوهش و تحقیق، خاصه با استادانی که عهده دار تدریس این مطالبند فرصتی داده شود تا موضوعات را بر حسب اطلاع خود مجدداً بررسی کنند و اگر نتایج بهتری از بررسی های خود یافتند آنرا بصورت جزوهای کاملتری عرضه دارند تا این موضوع بسیار تازه و جالب بتواند جای خود را چنانکه باید در میان مواد درسی دانشگاهی مایابد.

مطالبی که در رسالات حاضر جمع آمده چندان زیاد و دامنه بحث در آنها چنان وسیع است که متأسفانه نتوانستیم با همه کوششهای خود آنها را در صفحات محدود بگنجانیم، خاصه که مقصود ما در تهیه این جزوها طرح مطالب بود نه تدوین آنها بصورت کتابهای درسی موجز، بنابراین از استادان و معلمان ارجمند انتظار می رود که کیفیت تلخیص مطالب این رسالات را به دانشجویان بیاموزند و خود نیز من باب راهنمایی خلاصه هایی از آنها برای یادگیری دانشجویان ترتیب دهند تا مقصود از شناخت فرهنگ میهنی در آموزش عالی بهتر و سریعتر حاصل گردد.

مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی

شورای عالی فرهنگ و هنر

سیری در تاریخ زبانها
و ادب ایرانی

۱- آغاز سخن

مقصود ما از تدوین این رساله مطالعه کوتاهی است دربارهٔ زبانهای ایرانی و سیر کلی در جریانهای ادبی ایران. پیش از آنکه کار خود را دربارهٔ معرفی هر یک از زبانهای ایرانی و آثار ادبی آن آغاز کنیم، شرحی در توضیح اصطلاح «زبان ایرانی» (که زبان فارسی یکی از شاخه‌های آنست)، خواهیم آورد و آنگاه بذکر دسته‌های سه‌گانهٔ زبانها (یا لهجه‌ها)ی ایرانی و آثار ادبی مربوط به هر یک توجه خواهیم نمود، و چون تحقیق دربارهٔ شعر در لهجات قدیم ایرانی، بخودی خود در خور توجهت برای این موضوع هم مبحث جداگانه‌یی ترتیب خواهیم داد و این مبحث را بی فاصله بعد از ذکر دسته‌های دوگانهٔ لهجه‌های کهن و لهجه‌های میانهٔ ایرانی جای خواهیم داد، و آنگاه بذکر دستهٔ زبانها یا لهجه‌های نو، که «زبان فارسی دری» یعنی زبان رسمی متداول ما در دورهٔ اسلامی، هم یکی از آنهاست، پرداخته و دربارهٔ

این زبان اخیر (یعنی فارسی) و جریان ادبی آن قدری مشروحتر سخن خواهیم گفت .

این رساله بقصد نگارش تاریخ ادبی ایران تهیه نشده است بلکه میخواهیم بخواننده اطلاع بسیار موجزی دربارهٔ زبانها و ادب ایران که از اجزاء بسیار مهم فرهنگ ملی است، بدهیم و او را با گذشتهٔ طولانی ملت خود در این راه آشنا کنیم و پیدا است که برای بدست آوردن اطلاعات مشروحتری در این زمینه باید بکتاب مفصل و مشروح که بزبانهای مختلف و از آنجمله بفارسی در این باب نوشته شده است مراجعه نمود .

«زبان ایرانی» اصطلاحاً بزبان واحد و برریشهٔ اصلی و اساسی تمام لهجات مختلفی اطلاق میشود که در ایران از آغاز مهاجرت آریاییان تاکنون معمول بوده است و در حقیقت بمنزلهٔ مبنی و اساس آنهاست. این زبان شعبهٔ ییست از زبان «هندوایرانی» که آن بنوبهٔ خود یکی از زبانهای «هند و اروپایی» یعنی زبانهای مجموع اقوام سفیدپوستی است که منزلگاههای اصلی آنها از هندوستان تا سواحل اقیانوس اطلس در اروپا باضافهٔ جزایر بریتانیا گسترده است.

زبان «هند و ایرانی» اساس زبانهای نو و کهن هندی و ایرانی بوده و مبانی مشترک آن را میتوان در لهجات قدیم این دو زبان باسانی جستجو کرد. این زبان را بسبب آنکه زبان قبایل مشترکی موسوم به «اری» (Arya) (آریا) بود، زبان آریایی نیز مینامند، همچنانکه اقوام هند و ایرانی را مجموعاً نژاد آریا می گویند .

زبان ایرانی از دوران مهاجرت اقوام آریایی و سکائی به نجدهای

ایران زبان عمومی سکنهٔ این سرزمین گردید . حدود رواج و تکلم این زبان و لهجات آن در قرون و اعصار مختلف از شمال : کوههای قفقاز و دریای مازندران و ریگزارهای آسیای مرکزی ؛ از جنوب : خلیج فارس و دریای عمان ؛ از مشرق قسمتی از فلات پامیر و تمام افغانستان فعلی تا حوالی رود سند؛ و از مغرب : بین النهرین تا ارمنستان بود و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که سرزمینهای اصلی رواج و تداول این زبان و لهجات آن ، قسمت بزرگی از آسیا را شامل می‌شده است. بعدها چنانکه در تاریخ زبان فارسی خواهیم دید ، این زبان بعنوان زبان ادبی و سیاسی، از کنارهٔ بغازهای بسفور و دراندل و سواحل غربی دریای سیاه تا اقصای هندوستان در آسیای جنوبی و تا حدود چین در آسیای مرکزی پیش رفت .

لهجه‌های ۱ زبان ایرانی هنوز در قسمت بزرگی از آن اراضی پهناور که نام برده ایم باقیست، و تنها در بعضی از نواحی قدیم آن لهجه‌های دخیل ترکی که ممزوجی از زبانهای « اورال و آلتایی » و مفردات و ترکیباتی از ترکی و لهجه‌های محلی ایرانیست ، متداول شده و لهجه‌های اصلی ایرانی را در آن نواحی ضعیف کرده یا از میان برده است در حالی که میان همان نواحی هم هنوز سرزمینهایی با بازماندهٔ لهجه‌های ایرانی قدیم باقی است .

۱ - لهجه اصطلاحاً اطلاق میشود بر شعبه‌یی از یک زبان که در ناحیه‌یی

از قلمرو آن زبان تکلم شود و ترجمه است از کلمهٔ *dialecte*

تاریخ زبانها (یا لهجه‌ها)ی ایرانی را بسه دوره منقسم می‌دارند :

اول - دوره زبانهای ایرانی کهن .

دوم - دوره زبانهای ایرانی میانه .

سوم - دوره لهجه‌ها و زبانهای ایرانی نو .

۲- دورهٔ زبانهای کهن

زبانهای ایران کهن از راه کتیبه‌های پارسی باستان، متون اوستایی، نامهای مادی قدیم و بعضی اکتشافات دربارهٔ ریشهٔ لهجات میانهٔ ایرانی شناخته می‌شوند. این لهجه‌ها از بسیاری جهات کلی بیکدیگر نزدیکند و از پاره‌یی جهات جزئی جدایی و افتراق صریح دارند و مصداق این حکم را مخصوصاً در دو لهجهٔ پارسی باستان و اوستایی که آثار مکتوب کافی دارند بخوبی میتوان یافت. در این هر دو لهجه سه نوع «مذکر» و «مؤنث» و «خنثی» وجود دارد و اواخر اسامی و ضمائر در احوال مختلف فاعلی و ملکی و اضافی و ندایی و مفعولی و مفرد و تشبیه و جمع تغییراتی حاصل میکند. از طرف دیگر این هر دو لهجهٔ ایرانی بالهجه‌های کهن هندی نزدیک و شباهت فراوان دارند و مثلاً «زبانی که درودها» (کتاب مقدس باستانی هندو) بکار رفته بازبانی که در گائاها و قطعات قدیمتر اوستا دیده می‌شود از

بسیاری جهات مثلاً صرف اسامی و ضمایر در احوال مختلف و غالب افعال و پیشوندها و پسوندها و همچنین بسیاری از لغات و کلمات شبیه و همانند است .

از میان زبانهای کهن ایرانی اطلاع ما نسبت ببعضی بسیار ناچیز است مثلاً از جمله اقوام آریایی ایرانی که داریوش بزرگ در کتیبه‌های خود ذکر کرده است اقوام سکایی ، سغدی ، خوارزمی ، پارتی ، هریک در تاریخ لهجات متوسط ایرانی دارای سهم عمده‌یی هستند و با توجه بلهجه‌های میانه آنها که مسلماً از دوره‌های قدیمتری باز مانده بود ، میتوان لهجه‌های کهنی از قبیل سکایی ، سغدی ، خوارزمی ، پارتی را نیز در تاریخ لهجه‌های قدیم ایرانی ذکر کرد و مسلماً همه لهجه‌هایی که در دوره متوسط تاریخ زبانهای ایرانی می‌بینیم ریشه‌های کهن تری داشته‌اند که نداشتن اطلاعات تاریخی مکتوب‌مارا از حقیقت حال آنها بی‌خبر گذارده است . بنابراین درسطور ذیل تنها نسبت به زبانها و لهجه‌هایی که اطلاع ما درباره آنها بیشتر است سخن می‌گوییم :

زبان مادی لهجه اقوام ماد بوده است که دولت خود را در حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در

هگمتان^۱ بنیاد نهادند . اقوام ماد سرزمینهایی از فلات ایران را که از سرزمین‌ری شروع میشده و بطرف شمال و شمال غرب تا حدود رود کورا یا کرواق در سرزمین امروزی قفقاز پیش میرفته است ، مسکون ساخته بودند و زبان آنها در همین نواحی پراکنده بود . نام این قوم نخستین بار در ۸۳۶ پیش از میلاد در کتیبه شلم نسر دوم^۲ پادشاه آشوری آمده است

۱- هگمتان Hagmatāna همانست که در زبانهای اروپایی اکباتانا

Ecbatana و در فارسی همدان شده است .

وینا بر این جدیدترین تاریخ زندگی این قوم در نجاهای ایران قرن نهم قبل از میلاد و زمان تداول لهجه آنان در نواحی مذکور مقارن با همان ایام است. از پادشاهان ماد کتیبه و متن مکتوبی در دست نیست لیکن عده‌یی از اسامی و کلمات مادی در کتیبه‌های هخامنشی و زبانهای یونانی و لاتین از دیرباز باقی مانده است.

اسامی مادی بر رسم ایرانیان قدیم اسامی مرکب است که هر جزء آن معنی خاص خود را دارد و از روی آنها عده‌یی کلمات بدست می‌آید که از حیث تلفظ شبیه کلمات و اسامی عام زبان‌های پارسی کهن و اوستایی است، و از آنها می‌توان دریافت که زبان مادی تفاوت عمده‌یی با دو زبان کهن دیگر ایران قدیم نداشته است.

از میان زبانهای کهن زبانی که آثار موجودش
زبان اوستایی
هم قدیمتر و هم مهمتر و وسیعتر از همه باشد
زبان اوستایی است. این زبان را از آن جهت اوستایی می‌گویند که
اوستا کتاب مقدس زرتشتیان بدان نگارش یافته است.

هیأت قدیم این زبان را باید در گائاها و بعضی از یشتهای کهن جستجو کرد. گائاها عبارتست از پنج سرود دینی که آنها را زرتشت پیغامبر و مصلح دین آریایی ایرانی سرود و بیکی از ملوک الطوائف شرقی ایران بنام ویشتاسپ^۱ عرضه نمود. پس تعیین قدمت گائاها بستگی تام با ثبات زمان زرتشت دارد که خود یکی از مباحث مهم مورد اختلاف و بحث و مناقشه در تاریخ ایرانست. درباره گائاها و سایر قسمتهای اوستا هنگام ذکر ادبیات ایران قدیم سخن خواهیم گفت. نکته‌یی که اشاره

بدان در اینجا لازم بنظر میرسد محل انتشار زبان اوستاییست - در این باب محققان ایرانشناس متفق نیستند، برخی که محل ولادت زرتشت را با استناد بروایات دینی ایرانی ری یا چیچست (اورمیه - رضائیه) دانسته‌اند، او را از قوم ماد و زبان وی را مادی شمرده‌اند. لکن چون اغلب اشارات جغرافیایی اوستا بنواحی و اماکن شرقی و شمال شرقی ایران صورت گرفته و میدان بیشتر آن اعمال قهرمانی و مذهبی ایران شرقی و شمال شرقیست، و مهمتر از همه چون نخستین محل دعوت و نشر آیین اوستایی نواحی شرقی ایرانست، بنابراین بحدس قریب بیقین میتوان محیط اصلی رواج آن لهجه را همان نواحی یا یکی از آن نواحی شرقی و مولد و منشاء زرتشت پیغامبر را نیز در همان اقطار دانست.

زبان اوستایی باخطی نوشته شده است که آنرا «خط اوستایی» مینامیم و آنرا «دین دبیری» و یا «خط زند» نیز گویند. این خط الفبایی است و از راست بچپ نوشته می‌شود، دارای ۴۴ حرف است، حروف مصوت و غیر مصوت همه دارای علائم خاصند، درموقع نوشتن جز بعض معدود از آنها هیچیک بجلو یا عقب متصل نمیشوند، هرچه بآن نوشته شود خوانده و تلفظ می‌شود و هرچه تلفظ شود نوشته می‌شود و بدین ترتیب این خط از جمله کاملترین خطوط الفبایی عالم شمرده می‌شود.

خط دین دبیری را در اواخر عهد ساسانیان، گویا در حدود قرن ششم میلادی، از روی خط پهلوی ساسانی با تصرفات و تغییرات و افزایشهایی که در آن کردند بوجود آوردند و بدین ترتیب خواندن متون اوستایی را

از صعوبت نجات دادند. مسلماً اوستاپیش ازین تاریخ بخطهای متداول زمان نوشته می شد .

زبان پارسی باستان
زبان کتیبه‌هایی است که از شاهنشاهان

هخامنشی باقی مانده و بخط میخی^۱ نوشته شده است. این زبان يك لهجه ادبی بود که بعنوان زبان عمومی اقوام دهگانه پارسی و زبان ادبی آنان تلقی می شد و در کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی و مسلماً در احکام و فرمانهای آنان بکار می رفت.

قرائن مختلف زبانشناسی مبرهن میدارد که زبان کتیبه های هخامنشی در عصر هخامنشی هیأت يك زبان ادبی کهنه داشته است . بدین معنی که در همان عهد که کتیبه‌های هخامنشیان نوشته میشد زبان محاوره عمومی پارسی ساده تر شده و از صورت قدیم ادبی دور افتاده بود. قدیمترین کتیبه پارسی باستان از آریارمن^۲ جد داریوش بزرگ (قرن ششم قبل از میلاد) و جدیدترین آنها از اردشیر سوم (اواسط قرن چهارم قبل از میلاد) است.

مهمترین کتیبه پارسی باستان را داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۶ پیش از میلاد) نوشته است . علاوه بر کتیبه ها مقداری مهر و ظرف از عهد هخامنشی در دست است که بر روی آنها نیز آثاری بخط و زبان پارسی باستان دیده می شود .

همه آثار پارسی باستان بخط میخی نوشته شده است. خط میخی

1- Cunéiforme

2- Aryâramna

پارسی باستان از چپ بر راست نوشته می‌شود و تشکیل شده است از يك
عده حروف که هر يك مجموعه چند علامت بشکل میخ است.
مسلماً خط میخی پارسی از خطوط میخی دیگری که در آن
روزگار در جوار ایران (بابل و آشور) و در عیلام متداول بود، تقلید و
اخذ شده است. با این تفاوت که در این مورد آن را از حالت اندیشه
نگاری ۱ خارج کرده و بصورت الفبایی در آورده بودند .

۳- ادبیات لهجه‌های کهن

از میان زبانهای کهن زبان پارسی باستان و اوستایی دارای آثار ادبی قابل توجهی هستند.

مهمترین آثار پارسی باستان کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی است که بر سنگها و الواح و ظروف و مهرها و مهره‌ها نقر شده و در همه آنها مجموعاً در حدود چهارصد لغت اصلی غیر مکرر بکار رفته است. منقولات مورخان یونانی از اسمهای پارسی که مانند نامهای دیگر ایرانی معمولاً ترکیبی و دارای معانی لغوی مختلف است، نیز این تعداد را افزایش می‌دهد.

کتیبه‌های هخامنشی که غالب آنها بنا بر آنچه پیش از این گفته‌ایم بهیات قدیم زبان پارسی باستان نوشته شده، متضمن اشاراتی درباره ستایش خداوند و نام و نسب شاهان و شرح ممالک و اعمال آنانست. این کتیبه‌ها در ایران (تخت جمشید، نقش رستم، نقش رجب،

مرغاب در فارس و کوه بیستون نزدیک کرمانشاه و کوه الوند نزدیک همدان) و ارمنستان و مصر (کانال سوئز) بر روی صخره‌ها و دیواره کوهها و الواح سیم وزر و ظروف پراکنده است. از همه آنها مهمتر کتیبه داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) در بیستون نزدیک کرمانشاهان است. این کتیبه بزرگ تقریباً چهارصد و بیست سطر است. داریوش بزرگ در این کتیبه شرح جامعی از وضع ایران در دوره کمبوجیه جانشین کورش و کردار «بردیای دروغین» غاصب سلطنت و قیام خود برضد او و نسب و خاندان و اعمال و فتوحات خویش و ممالکی که در اختیار داشت ذکر کرده است.

از زبان اوستایی ادبیات وسیعتر و پرارزش‌تری باقی مانده و آن قسمت موجود اوستا کتاب مقدس آیین مزداهرستی است. تعیین قدمت اوستا بستگی تام بتعیین زمان زندگانی زرتشت سراینده گاتاها^۱ دارد. این تاریخ را در صورت قبول قول خسانتوس لیدیایی^۲ بحدود یازده قرن قبل از میلاد می‌توان بالا برد. با اینحال بعضی از محققان زمان زرتشت را تا حدود شش قرن قبل از میلاد پایین آورده اند.

اوستا کتابی عظیم بود و این نکته از اشارات مختلف مورخان قدیم برمیآید. از آنجمله پلی نیوس^۳ مؤلف بزرگ رومی (قرن اول

1— Gathas

2— Xanthos de Lydie

3— Plinius

میلادی) بنقل قول از هرمی پوس^۱ گفته است که زرتشت اوستارا در دوهزارهزار (۲۰۰۰۰۰) بیت سروده است.

بنابر آنچه از متون پهلوی از آنجمله دینکرت برمیآید اوستا در عهد ساسانی متضمن بیست و یک نسک (۳۴۸ فصل) بوده و آن خود باقی مانده از هزار فصل اوستای عهد هخامنشی بود. اما اینک از اوستا فقط پنج نسک متضمن ۸۳۰۰ کلمه باقی مانده است. از میان این نسکها «یسناها» از همه قدیمترست و پنج گائاکه زردشت آنها را سروده است جزو همین نسک است. یسنا بمعنی «پرستش» است و این نسک شامل ۷۲ فصل است که در مراسم مذهبی سروده می شد.

بعد از یسناها، نسک «یشتها» را باید قدیمتر از باقی قطعات اوستا شمرد. این یشتها را سرودهایی در ستایش اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان پدید آورده است و بعضی از قطعات آن بسیار قدیم و بنا بر نظر برخی از اوستا شناسان در قدمت همپایه گائاکاها و یا قریب بآنهاست. در یسناها و یشتها بمناسبتهای مختلف بارها اسامی پادشاهان و پهلوانان قدیم ایران آمده و بداستانها و اعمال مشهور آنان اشاره شده است و بهمین سبب هر دو نسک مذکور از جمله مهمترین منابع تحقیق در ریشه داستانهای باستانی و حماسه ملی ایران شمرده می شود.

بعد از یسناها و یشتها قسمت موسوم به ویدیداد بسبب آنکه متضمن بسیاری از قواعد و قوانین آیین زرتشتی است اهمیت بسیار

1- Hermipos

دارد . سه فصل اول این کتاب حاوی اطلاعات بسیار مهم داستانی و تاریخی و جغرافیایی را جمع بنه‌خستین ادوار مهاجرت قوم آریایی ایرانی بایران است . دو نسل دیگر اوستا یعنی خرده اوستا و ویسپردا از سایر قطعات اوستای موجود بسیار جدیدتر و بهمین سبب اهمیت آنها بسی کمتر است .

۴ - زبانها و لهجه های میانه

مقصود از زبانها یا لهجه های میانه دسته هایی از زبانهای اقوام ایرانی هستند که در حال تحول از دوره های کهن به دوره های جدید بوده و عبارت رساتر در میان راه چنین تحولی قرار داشته اند و بهمین سبب است که نمی توان تاریخ دقیقی برای آغاز و انجام آنها معلوم کرد . پیداست که شماره این لهجه ها زیاد و متناسب است با انشعابات اقوام ایرانی و سکونت هر یک از آن اقوام در ناحیه یی معین از نواحی نجد های ایران ، و از همین روی هنگام بحث و تحقیق درباره این دسته از زبانها یا لهجه ها بآن عده که از آنها آثار مکتوبی برجای مانده باشد اکتفا می کنند مانند زبانهای: سکائی (ختنی) ، سغدی ، خوارزمی، پهلوانی (پهلوی اشکانی) ، زبان تخاری، پهلوی ساسانی یا پارسی میانه .

از میان این زبانها ، پهلوی ساسانی یا پارسی میانه از راه آثار فراوان و ادبیات وسیعی که دارد ، از قدیم شناخته و معروف بود و تنها

تحقیقات دو قرن اخیر مطالعه و تعلیم آنرا آسان و بسیاری از مشکلات آنرا مرتفع ساخته است. سایر لهجه‌ها از راه اکتشافاتی که از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی در نواحی مختلف آسیا صورت گرفته است شناخته شده و تحقیقات پراگندگی در باره آنها صورت گرفته است.

در همهٔ زبانهای میانه، نسبت بدوره‌های کهن آنها، تغییرات و تحولانی صورت گرفته است، بدین معنی که در همهٔ آنها کلمات ساده‌تر و کوتاه‌تر شده (مثلاً *xshathra* به شتر *shatr* = شهر؛ خشثت *xshaêta* به *shêt* = شید و امثال آنها)؛ و قواعد دستوری آنها ساده‌تر گردیده (برای مثال: سه نوع مؤنث و مذکر و خنثی از میان رفت؛ صرف اسامی و ضمائر و صفات در احوال و انواع مختلف متروک ماند و بجای آنها از حروف اضافه یا بعضی پیشوندها و پسوندها استفاده شد؛ و در بعضی از زبانها هم که از میان نرفت خیلی مختصر شد)، و جوه گوناگون افعال که در زبانهای کهن می بینیم کمتر شد و بجای آنها افعال مرکب بیشتر بکار رفت.

این زبان یکی از شعب زبانهای اقوام سکائی مشرق زبان سکائی (ختنی) و از خانوادهٔ زبانهای ایرانی است و بدو دستهٔ زبانهای شرقی ایران و زبانهای میانهٔ ایرانی تعلق دارد که در دورهٔ قرون وسطی بر اثر تسلط دسته از اقوام سکائی مشرق بر ناحیهٔ ختن در آنجا رواج یافت. ختن به ناحیه‌یی از سین کیانگ اطلاق میشود که رود ختن آنرا مشروب میسازد. این رود از شعب رود «تاریم» است. این ناحیه از مراکز مهم نشر آیین بودایی بوده و بقایای معابد بودایی در

آن دیده میشود. اما زبان ختن بر اثر کشف مقدار زیادی متون قرن هشتم تا دهم میلادی، که در آغاز قرن بیستم صورت گرفته است، شناخته شد. این اسناد عبارتست از مقداری نوشته‌های بودایی و اسناد متفرقه دیگر در مسائل طبی، نامه‌های بازرگانی، داستانها و قصص و اسناد رسمی که بخط براهمی نوشته شده است.

در آثار موجود این زبان می‌توان دو صورت قدیمتر و جدیدتر تشخیص داد. صورت قدیمتر این زبان از حیث دستور زبان بزیانهای ایرانی کهن شبیه است یعنی اسم دارای هفت حالت و دستگاه افعال مفصل است، ولی در صورت جدید صرف اسامی و افعال خیلی ساده‌تر و اصوات کوتاه‌تر شد، درست شبیه همان وضعی که در سایر زبانهای ایرانی ملاحظه می‌کنیم.

این زبان یکی دیگر از زبانهای آسیای مرکزی

زبان سغدی

است که از خانواده زبانهای ایرانی و متعلق

بدسته زبانهای شرقی ایرانی و از دوره میانه این زبانست. ناحیه سغد (در پارسی باستان سوغد = *Sughda* ناحیه‌یی از آسیای میانه و جزو امپراتوری قدیم پارسی بوده است. این ناحیه از شمال به سیر دریا و از جنوب به آمودریا محدود بود و رودخانه اخیر مرز میان ناحیه مذکور و ناحیه مرو و بلخ قرار می‌گرفت. میان شهرهای بارونق این ناحیه سمرقند (ماراکاندا *Maracanda*) از همه مهمتر بود. این ناحیه را کوروش مطیع دولت هخامنشی ساخت. بعدها اسکندر با زحمت آنرا فتح کرد و سپس بنوبت تحت اطاعت امپراطوری سلوکی و اشکانی و ساسانی در آمد و عاقبت در قرن هفتم و هشتم میلادی مطیع عرب و بعد از آن

تابع حکومت‌های ترك آسیای مرکزی شد. قدرت دولت سغد در حدود قرن ششم و هفتم میلادی بسیار زیاد و زبان آن زبان ارتباطی تمام آسیای مرکزی بوده و در دوره ممتدی تا حدود مغولستان و سرحدات چین و تبت نفوذ داشته است .

از این زبان تا آغاز قرن بیستم اطلاعی در دست نبود و در آن زمان بر اثر اکتشافات باستان شناسی شناخته شد و قدیمترین متونی که از آن بدست آمده نامه‌هایی خصوصی مربوط به قرن چهارم بعد از میلاد مسیح است. قسمت اعظم از متون مکشوفه این زبان که مربوط به قرن هشتم تا نهم میلادی است از جمله متون مذهبی بودایی است که غالباً از چینی ترجمه شده، و متون دین مسیحی که از سریانی نقل گردیده است، یا متون مذهبی مانوی که با ادبیات مانوی یاپارتی ارتباط دارد، با اضافه متون غیر دینی دیگر. از میان این همه آثار متون مذهبی بودایی از همه مهمتر و مفصل تر است. خط کلیه آثار مکشوفه سغدی از منشأ خط آرامی و از حیث نشان دادن حروف مصوتة بسیار ناقص است. معمولاً کلیه آثار بودایی و همچنین آثار غیر دینی بانضمام يك کتیبه که در مغولستان بخط سغدی و او یغوری و چینی باقی مانده، بخط آرامی الاصل مذکور نوشته شده است و تنها آثار دین مسیحی بخط سریانی است. میان آثار بودایی و مسیحی و مانوی مختصر تفاوت‌هایی از حیث زبان دیده می‌شود که نتیجه اختلاف و تفاوت لهجه و تفاوت زمانی آن آثار است. آثار سغدی مسیحی تلفظ تازه تری را نشان میدهد .

زبان سغدی بر اثر رواج زبان فارسی دری در ماوراءالنهر ضعیف شد و از میان رفت و البته تأثیرات زیادی از راه آثار شاعران و نویسندگان

پارسی کوی ماوراءالنهر در زبان اخیر (یعنی فارسی دری) نمود. رواج زبان ترکی که در دوره جدیدتری انجام گرفت هم بفراموش شدن این زبان کمک بیشتری کرد چنانکه اکنون از آن فقط يك لهجه كوچك بنام زبان یغناپی در نواحی شرقی نزدیک سمرقند، در دره یغناپ میان جبال زرافشان و حصار باقی مانده است. در این لهجه بسیاری لغات فارسی و عربی نفوذ کرده است.

ناحیه خوارزم از نواحی مهم آسیای مرکزی
زبان خوارزمی
بود که در سواحل سفلی رود جیحون و مصب
آن در دریاچه آرال قرار داشت و امروز اراضی آن میان جمهوریهای
اوزبک و ترکمن تقسیم شده است. این ناحیه که در اصل دارای نژاد و
تمدن و فرهنگ ایرانی بوده از حدود قرن سیزدهم میلادی ببعده تدریجاً
ترکی شد. زبان قدیم ناحیه مذکور هم شعبه‌یی از زبانهای ایرانی بوده
و از میان لهجات ایرانی بیشتر با زبان سغدی ارتباط داشته و تا حدود قرن
هشتم هجری (اواخر قرن سیزدهم میلادی) رایج بوده است. قدیمترین
کسی از مورخان که مقداری از کلمات و عبارات این زبان را ذکر کرده
ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه است. از زبان قدیم خوارزمی
آثار کمی بخطی مقتبس از خط آرامی بدست آمده است ولی آثار
اصلی و مهم این زبان که تاکنون پیدا شده مربوط است بدوره اسلامی
و بخط عربی؛ و بعلا استفاده از همین خط مقداری از لغات فارسی
دری و عربی در آن نفوذ جسته است. این آثار در مسائل فقهی و
لغوی است.

زبان تخاری

زبان یکی از اقوام هند و اروپایی است که بین

قرن پنجم و دهم میلادی در ترکستان چین سکونت

داشتند و با طوایف آلتایی نژاد او یغور همسایه بودند. این طوایف خود را «آرچی» یعنی سفید می نامیدند ولی همسایگان شان خاصه او یغورها آنها را با اسم تخار خواندند. اینها دارای يك زبان هند و اروپایی بوده اند که بدو لهجه «آگنی» و «کوچا» منشعب می گردید. این زبان با وجود همسایگی با زبانهای هند و اروپایی مشرق یعنی زبانهای هندی و زبانهای ایرانی ارتباط زیادی با آنها ندارد بلکه برخلاف آنها (که از دسته ستم satem هستند) از دسته سنتوم (Centum) شمرده می شود و حتی نزدیکی و قرابتی با زبان هیتی دارد بنحوی که بعضی از زبان شناسان تصور زندگی مشترکی را بین این دو قوم در تاریخ نامعلوم می نمایند. این زبان در طول قرون تغییراتی حاصل نمود ولی بهر حال آثار قدمت خود را حفظ کرد و در قرون وسطی تحت فشار زبان چینی و زبانهای ترکی و مغولی از میان رفت. آثاری که از این زبان در دست است همه بخط برهمایی هندی نوشته شده و مخصوصاً مشتمل بر ترجمه آثار بودایی است که بزبان سانسکریت تدوین شده و همین امر بخواندن و شناختن این آثار یاری بسیار کرد.

لهجه پهلوی اشکانی (پهلوانی) یا پارثی اصلاً

پهلوی اشکانی

زبان قوم پارتو Parthava (= پارت Parth) از

اقوام شمال شرقی ایران بوده است. این زبان بعد از تسلط قبایل پارثی بر ایران و تشکیل شاهنشاهی اشکانی بصورت زبان رسمی ایران در آمده و در تیسفون و شهرهای مدائن معمول گردیده و بعدها اثر بارزی در زبان ادبی ایران

گذارده است. از پهلوی اشکانی آثاری بمخط مانوی که از اصل سریانی اقتباس گردیده بود، و آثار دیگر بمخط پهلوی اشکانی که از اصل آرامی گرفته شده بود، باقی مانده است.

آثار مانوی که بزبان پهلوی اشکانی (پارثی) باقی مانده مربوط بتاریخی از حدود قرن سوم میلادی بعد است. گویا قوت و شیوع زبان قوم پارثی بعد از اواخر قرن اول پیش از میلاد و اوایل قرن اول میلادی آغاز یافته و بعد از قرن چهارم میلادی یعنی پس از استقرار و ثبات نام وضع ساسانیان از رواج آن کاسته شده باشد.

پهلوی ساسانی
لهجه پهلوی ساسانی همانست که آنرا «پارسی میانه» هم میگوئیم و دنباله لهجه پارسی باستانست. تاریخ تحول لهجه پارسی باستان به پارسی میانه مانند باقی لهجات دیگر نامعلوم است.

از آخرین کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی آثار تحولی در قواعد دستوری مشاهده میشود که زبانشناسان در آغاز امر آنرا بمنزله اشتباه نویسندگان کتیبه‌های مذکور تلقی میکردند: گویا علت این امر آن بود که قواعد قدیم دستوری در حال فراموش شدن بود و زبان پارسی دوره تحولی را سیر میکرد. بنابراین باید آغاز تحول پارسی باستان را به پارسی میانه (پهلوی ساسانی) از حدود قرن چهارم قبل از میلاد دانست. بعد از این دوره تحول زبان پارسی بصورت بسیار ساده‌تری از پیش درآمد چنانکه تصریف اسامی و صفات در آن بالمره متروک ماند و تشبیه از میان رفت و انواع مذکر و مؤنث و خنثی فراموش شد. تصریف افعال هم نسبت بسابق بسیار ساده‌تر شد چنانکه وجوه مختلف

را از مضارع و اسم مفعول (صفت مفعولی) پدید می‌آوردند. لهجه پهلوی ساسانی نیز مانند پهلوی اشکانی بخط پهلوی از ریشه آرامی نوشته میشد و «هوزوارش» یعنی کلمات آرامی که هنگام قرائت پهلوی خوانده می‌شود و بمنزله ایده‌اویگرام (idéogramme) های زبان پهلویست، در آن بکار میرفت.

خط پهلوی الفبایی است، از راست بچپ نوشته میشود، دارای ۲۵ صوتست که برای نمودن بعضی از آنها علائم مشترکی بکار میرود و بالتبیینه شکلها و حروف آن کمتر از اصوات آنست و این امر خود موجب صعوبت بسیار در قرائت خط پهلویست و صعوبت دیگر وجود هوزوارشهاست که قبلاً ذکر کرده‌ایم.

از آثار پهلوی ساسانی تعداد زیادی کتیبه‌ها و کتابها و رسالات و عبارات و سکه‌ها و مهرها و نگین‌ها و ظروف است که هنگام ذکر ادبیات پهلوی بقسمتی از آنها اشاره خواهد شد.

۵ - ادبیات زبانها و لهجه‌های میانه

از لهجه‌های میانه ایرانی لهجه پهلوانی (پهلوی اشکانی) و پارسی میانه (پهلوی ساسانی) از همه غنی‌تر است. با منظومه حماسی «ایاذگار زریران» و منظومه مناظره‌ی «درخت آسوریگ» (= نخل) که هر دو بلهجه پهلوانیست، قدمت ادبیات پهلوی به پیش از قرن سوم میلادی کشیده میشود. منظومه نخستین درباره جنگ و یشتاسپ پادشاه کیانی باار جاسپ پادشاه تورانی بر سر آیین زرتشتی و فتح و غلبه ایرانیانست. موضوع منظومه ثانوی مناظره بز و نخل در رجحان هر یک بردیگری است. اطلاع از منظوم بودن این دواثر کهن را مدیون تحقیقات آقای بنونیست (E. Benveniste) استاد «کلژ دو فرانس» هستیم.

از اولین عهد ساسانی چند کتیبه بزبان و خط پهلوی اشکانی داریم مانند کتیبه اردشیر پاپکان مؤسس شاهنشاهی ساسانی و جانشین او شاپور اول در نقش رستم (فارس) و کتیبه دیگر شاپور در حاجی آباد فارس و

کتیبه نرسی در پایکولی . قسمتی از آثار مانوی که در اکتشافات تورفان بدست آمده بلهجه پهلوی شمالی است و این آثار همه بخط مانوی (مأخوذ از سریانی) نوشته شده و از «هوزوارش» خالی است . قسمتی از این آثار در قرن سوم و چهارم میلادی نوشته شده است و مقداری از آنها تا حدود قرن نهم میلادی ارتباط می یابد .

ادبیات پهلوی در اواخر عهد ساسانی یعنی قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی بسیار غنی بوده لکن در حمله تازیان بر ایران بسیاری از آنها از میان رفت و از باقی مانده آنها نیز قسمتی عبری و پارسی ترجمه شد و اصل آنها بر اثر عدم حاجت متروک ماند .

از میان کتابهایی که از پهلوی عبری ترجمه شد بعضی در مسائل علمی بود مانند : قسمتهایی از منطق ارسطو ، کتاب زیج شهریار (در نجوم و هیئت) ، کتاب ستور پزشکی ، مرغان شکاری و امراض و معالجات آنها ، تعلیم و تربیت کودکان ، و رزنامه (فلاحت) ؛ و بعضی در تاریخ و داستانهای قهرمانی و ملی مانند : خداینامه ، صورت پادشاهان ، بهرام چوبین ، رستم و اسفندیار ، سکسیکان (پهلوانان سیستانی) ، پیکار ، لهراسب نامه ، بهمن نامه ، دارا و بت زرین ، شهربراز ؛ و بعضی در قصص و حکم و مواعظ از قبیل : کلیله و دمنه ، سندباد نامه ، عهد اردشیر ، مزدک نامه ، التاج در سیرت انوشیروان ، نامه تنسر ؛ و بعضی در داستانها و افسانهها مانند : هزار افسان (هزارویک شب) ، ویس و رامین ، شروین و خُزین ، وامق و عذرا ، پیروزنامه ، بختیارنامه ؛ و بعضی در رسوم و آداب و تشکیلات کشوری مانند : گاهنامه و آیین نامه و جز آنها ...

از پهلوی ساسانی با وجود تصاریف دوران و حوادث دشوار و طول زمان هنوز کتابهای متعددی در دست است که غالب آنها مربوط به مسائل معین و بعضی متضمن اطلاعات مختلف تاریخی و داستانی و جغرافیاییست .

بعضی ازین آثار بتصادف از دوره ساسانی باقی مانده و غالب آنها مربوط به قرن اول هجری (تا اواخر قرن نهم میلادی) است . از کتابهای باقیمانده مذکور بعضی درباره مسائل اجتماعی و حکم و مواظ است از قبیل : پندنامه آذربادمهر اسپندان ، پندنامه بزرگمهر بختکان ، اندرز خسرو قبادان ، اندرز اوشنردانا ، پندنامه زرتشت ، داروی خرسندی، اندرز دانا مرد ، خسرو کوتان و ریذک ؛ و بعضی در باره مسائل تاریخی و جغرافیایی و داستانی مانند : کارنامه اردشیر پاپکان و شهرستانهای ایران؛ و بیشتر آنها در مسائل دینی با اشارات و روایات تاریخی و جغرافیایی و داستانی است از قبیل : دینکرت ، بندهشن ، داستان دینیگ، روایت پهلوی، اردای ویرافنامه، شایست نشایست ، مینوگ خرد، شکندگمانیک و یچار، مادینگان گجستک ابایش و رسالات متعدد دیگر .

از سایر لهجه‌های مهم میانه مانند سغدی و خوارزمی و ختنی هم آثار متعدد و قابل توجهی بدست آمده است .

وجود آثار مختلف از لهجه‌های میانه ایرانی ثابت میکند که رشته ادبی استواری که با ایجاد گاتاها بدست زرتشت پیغامبر در قرن یازدهم قبل از میلاد استوار شده بود هیچگاه نگسست و همچنان بر و ام خود باقی ماند .

۶- شعر درزبانها و لهجه‌های کهن و میانه

الف- شعر در لهجه‌های کهن
تاریخ شعر در لهجه‌های ایرانی، با اوستا خاصه گائاه‌ها شروع میشود. اگر بهمان نحو که پیش ازین گفتیم تاریخ زندگانی زرتشت را محدود قرن یازدهم پیش از میلاد بالا ببریم شعر مکتوب آریاییان ایرانی هم از همان تاریخ آغاز میشود.

کلمه گائا (Gatha) بمعنی «سرود» است و این بخش از اوستا (که خود قسمتی از نساک یسناهاست) تشکیل میشود از پنج قسمت که نخستین از قطعات سه مصراعی شانزده هجایی (سیلابی) و دومین از قطعات پنج مصراعی یازده هجایی و سومین از قطعات چهار مصراعی یازده هجایی و چهارمین از قطعات سه مصراعی چهارده هجایی پدید آمده و پنجمین گائا از قطعاتی تشکیل شده است که هر یک از آنها دو مصراع بلند نوزده هجایی و دو مصراع کوتاه دوازده هجایی دارد.

بعد از گائاها در قسمتهای دیگر اوستا که تاریخ آنها متأخر از گائاها و با اینحال از آثار بسیار قدیم آریایی ایرانیست، قطعات منظوم دیگر نیز یافته میشود و این قطعات را بیشتر در یشتهها باشعرهای ۸، ۱۰ و ۱۲ هجایی و در یسناها و فرکردهای دوم و نوزدهم و دیدداد می‌توان یافت.

قسمت بسیار بزرگی از اشعار اوستا در قرون متأخر پیش از اسلام بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح مفردات یا ترکیبات مشکل کهن آنها، و یا در نتیجه افزایش عباراتی بنثر در وسط قطعات منظوم، و همچنین بر اثر اشتباهات نساخ که در همه ادوار صورت گرفته از هیأت نظم بیرون آمده است و پیدا کردن صورت اصلی منظوم در آنها کاری دشوار و مستلزم دقت بسیار است. تنها در گائاها وجود یک سنت قدیم در کتابت یعنی جدا نوشتن مصراعها از یکدیگر و نهادن علامت فارق در میان آنها این صعوبت را کمتر کرده است.

اطلاع علمی دقیق از وجود قسمتهای منظوم در اوستا مولود کوششهاییست که بعضی از اوستا شناسان قرن نوزدهم میلادی مانند وسترگارد^۱ و وستفال^۲ و هرمان تورپل^۳ و اورل مایر^۴ و گلدنر^۵ کردند. این کوششها هنوز هم ادامه دارد و تا کنون قسمت بزرگی از قطعات منظوم اوستا بدست آمده است.

اینک ترجمه دو قطعه از شعرهای اوستایی را برای در دست داشتن نمونه‌یی از معانی آنها در اینجا می‌آوریم:

« این را از تو می‌پرسم، راست بمن بگو، اهورا !

-
- 1— Westergaard
 - 2— Westphal
 - 3— H. Torpell
 - 4— Aurel Meyer
 - 5— Geldner

«کدام نیکوکنش روشنایی را وتاریکی را آفرید؟

«کدام نیکوکنش خواب را و بیداری را آفرید؟

«که بامداد، نیمروز و شب را [آفرید]؟

«که بیاد آورنده اند بفرزانگان پیمان را»

(گائاه‌ها بند ۵ از های ۴۴ موسوم به اشنودگات)

قطعه ذیل ترجمه از بندهای ۲۷ - ۲۹ از یسنای ۵۷ موسوم به «سروش یشت» است. در این قطعه بعد از ستایش «سروش» فرشته معروف آیین مزدا پرستی که پیغام‌آور اهورمزدا و پیروزمند و گیتی افزایست، چنین گفته شده:

[سروش نیک اندام پیروزمند گیتی افزای پاک را می‌ستاییم]

«که چهارتا زنده تیزرو

«سپید، نورانی، درخشنده

«الهی ودانا، که سایه نمی‌افکنند

«از فراخناهای آسمان می‌گذرند.

«کفشهای شاخی آنها

«بزر پوشیده شده‌است.

«تیزتر از اسبان،

«تیزتر از بادها،

«تیزتر از باران،

«تیزتر از ابرها،

«تیزتر از مرغان پران،

«تیزتر از تیری که نیک انداخته باشند.

« که بهمه این موجودات میرسند
 «اگر آنها را تعقیب کنند
 «و آنها نمی‌توانند [باین تازندگان] برسند،
 «که می‌روند و باخود می‌برند
 «سروش نیک و پاکرا
 «باد و سلاح خود
 «اگر در دورترین نقطه شرقی
 «هند باشد اورا بچنگ آرد،
 «اگر در دورترین نقطه غرب باشد اورا می‌زند.»

ب - شعر در
 لهجه‌های میانه
 در لهجه‌های میانه تقریباً همه‌جا بیازمانده‌هایی
 از قطعات اشعار، و گاه بمنظوم‌های قابل توجهی
 باز می‌خوریم، و از آن جمله است در آثار
 مانوی و پهلوی شمالی (پارسی - اشکانی) و پهلوی جنوبی (ساسانی
 یا پارسی میانه) و سغدی و ختنی. در این لهجه‌ها هم مانند لهجات کهن
 ایرانی شعرهجایی بوده و در آنها برهجا‌های معینی تکیه‌میشده است.^۱
 متأسفانه غالب زبانهای میانه ایرانی با خطوط ناقص آرامی و
 سریانی نوشته شده و معمولاً کلمات هنگام تحریر فاقد بعضی از اصوات
 و نیز نوع آن اصواتند، ازینرو تلفظ واقعی آنها در تاریخ سرودن و
 میزان کوتاهی یا امتداد هجاها در اشعار بدرستی معلوم نیست تا بتوان
 موارد تکیه‌ها را بتحقیق معلوم کرد. باتمام این احوال قراین بسیار از

۱- مثلاً در این مصراع چهار تکیه (Accent) وجود دارد: کواد
 اندر کبودی بود - یعنی: قباد اندر صدوقی بود.

اشعار بازمانده پهلوی شمالی و جنوبی معلوم میدارد که در آنها علاوه بر تساوی شمارهٔ هجاها در يك قطعه یا يك منظومه تکیهٔ هجاهاى معين و آهنگ کلمات نیز مورد توجه بوده و این همان حالتست که هنوز در اشعار ولایتی ایرانی خصوصاً قدیمترین هیأتهاى آنها ملاحظه میکنیم. و نیز بهمین علت است که بنا بر آنچه گذشت ایرانیان دورهٔ اسلامی شعرهاى پیش از اسلام ایران را کلمات پراکندهٔ ناموزون تصور می کرده اند نه نظم. در این اشعار عادةً قافیه نبود. اما اینکه بعضی تصور کرده اند قافیه را ایرانیان از عرب گرفته اند اشتباه بزرگست زیرا در اشعار بازمانده از لهجه‌هاى میانه چندین بار بقافیه باز میخوریم و با توجه بآنها معلوم میشود که شعر در ایران که از مصراعهاى آزاد (بی قافیه) شروع شده بود بعد از يك تحول طولانى که طی قرون صورت گرفته ، بداشتن قوافی ناقص و گاه کاملی کشیده شده و این تحول در قوافی در دورهٔ اسلامی هم امتداد یافت . یکی از بهترین اشعارى که مربوط بلهجه‌هاى میانه است و از اواخر عهد ساسانی باقی مانده و در نخستین قرنهای هجری متداول بوده، «سرود آتشکدهٔ کرکوی» است . این آتشکده بنا بر روایات دینی قدیم در عهد سلسلهٔ داستانی کیان ساخته شده و در محلی استقرار یافته که معبد کرشاسپ پهلوان ملی ایران بوده است. آن سرود قافیه دار شش هجایی چنین است :

فُرخته بادا روش

خُنیده کرشسپ هوش

۱- برای نمونه رجوع کنید به مقدمهٔ گنج سخن ، دکتر صفا ، چاپ

پنجم ، تهران ۱۳۳۹ - صفحهٔ ۳۲ و ۳۳ و صفحات مقدم بر آن .

همی برست از جوش
انوش کن می انوش
دوست بذ آگوش
بآفرین نهاده گوش
همیشه نیکی کوش
که دی گذشت ودوش
شاهها خدا یگانا
بآفرین شاهی .

معنی این ابیات چنین است : افروخته بادا روشنایی - مشهور
(باد) جان کرشاسبی - از جوش رسته است - نوش کن می را نوش -
دوست به آغوش - بآفرین نهاده گوش - همیشه بنیکی کوش - که
دی گذشت ودوش - شاهها خدایگانا - شاهی سزاوار آفرینی .
برای آنکه از مفاهیم اشعار پهلوی نمونه‌بی دردست باشد اینک
بنقل ترجمه‌هایی از آن مبادرت میشود :

«از منظومه‌ای بازگار زریران»:

بکوه بغان ۱

آتش فرمای کردن

بشهر ۲ و بغدیسپان ۳

خبر ده که جز موبدان

که آتش بهرام

پرستش و نگاهبانی کنند

۳- بغدیسپان : مأمور

۲- شهر: کشور

۱- بغان: خدایان

بزرگ دولتی.

از ده تا هشتاد سال

هیچ مرد بمپاید

چنان کنید که در یک ماه

بدرگاه گشتاسپ آید

اگر نیاید

و بآن درگاه حاضر نشوید

آنگاه شمارا بدار

برفرمائیم کرد .

و اینک ترجمهٔ قطعهٔ یازدهم جای قافیه داری که از آثار زروانیان^۱

در کتاب معروف پهلوی بنام بندهشن باقی مانده است :

زمان از هر دو دام^۲ زورمند ترست

زمان از هر دارنده‌ی دارا ترست

زمان از هر باخبری باخبر ترست

زمان ما می‌گذرد و پراگنده میشود

در برابر زمان تغییر ناپذیر هر سرافرازی درهم می‌شکند

جان نمیتواند از آن تن باز زند

۱ - فرقه‌ای از اهل مذاهب ایران پیش از اسلام که بقدمت و خالقیت

«زمان» منتقد بوده و می‌پنداشته‌اند که خالق خیر و خالق شر هر دو از آن بوجود

آمده‌اند و عبارت دیگر زمان را خدای مادر می‌دانستند .

۲- «دام» یعنی مخلوق و مراد از «هر دو مخلوق» مخلوقات «او زمرد»

و «داهریمن» است .

نه هنگامی که او بلندیها پرواز می کند
نه هنگامی که بمناکها فرو می رود
نه هنگامی که بفرود جهان پایین آید!

۱- درباره شعر در ادبیات پیش از اسلام ایران و کسب اطلاعات بیشتر
درین باب رجوع کنید به کتاب گنج سخن ، دکتر صفا ، مقدمه جلد اول
تهران ۱۳۳۹ ، ص چهارده بیعد .

۷- لهجه های نو

مراد از لهجه‌های نو لهجه‌هایی هستند که در قرن‌های اخیر در ایران متداولند و تاریخ بعضی از آنها را می‌توان از عهد شیوع خط عربی بیعد و مخصوصاً پس از قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) آغاز کرد و چون این خط برای نشان دادن بسیاری از حرکات و اصوات و لهجه‌های مذکور نارساست، در تحریر و حتی تلفظ آنها تغییراتی ایجاد کرد. گذشته از این با غلبه عرب و شیوع دین اسلام و قرآن شریف و ادب عربی در میان ایرانیان تدریجاً بسیاری کلمات عربی و در موارد متعددی قواعد دستوری عربی (مانند قاعده جمع و تشبیه و علامت تأنیث و مطابقت صفت و موصوف در پاره‌یی از ترکیبات) در این لهجات نفوذ کرد. از حدود قرن چهارم و پنجم هجری بیعد مقداری از کلمات ترکی هم بوسیله قبایل زردپوست آسیای مرکزی و مغول و تاتار در پاره‌یی از این لهجات راه یافت. وقتی این عوامل با عامل اصلی تحول و تغییر تدریجی همراه

شد بلهجه‌های ایرانی نو هیأت کاملاً جدیدی داد. با این حال باید در نظر داشت که بعضی از لهجه‌ها که هیچگاه مکتوب نبوده یا بعلمی کمتر در معرض نفوذ زبانهای عربی و ترکی قرار داشته‌اند سالم‌تر و بهتر مانده‌اند.

جغرافیا نویسانی که در سه چهار قرن اول هجری درباره مسائل اجتماعی و زبانهای ولایات مختلف سخنی گفته‌اند (مانند ابن حوقل صاحب کتاب معروف صورة الارض، والمقدسی صاحب کتاب احسن التقاسیم) بوجود لهجه‌های سعدی، خوارزمی، تخاری (در تخارستان یعنی ولایت میان بلخ و بدخشان)، طبری، گرگانی، کردی، آذری (در آذربایجان)، خوزی (در خوزستان)، فارسی (در فارس)، کرمانی، لهجات ناحیه جبال (نواحی کوهستانی شمال غربی عراق عجم)، سیستانی، لهجه‌های متداول در خراسان، لهجه‌های متداول در قومس (ناحیه سمنان و دامغان و شاهرود کنونی) و غیره اشاراتی دارند.

ازین اشارات معلوم میشود که غلبه عرب و رواج دین اسلام و شیوع خط عربی هیچیک قادر نشد که در زبانها و لهجه‌های ایرانی تغییر اساسی ایجاد کند و تنها بر اثر عوامل مذکور مقداری کلمات و مفردات عربی بصورت‌های شکسته وارد لهجه‌های ایرانی شد و البته لهجه کتابتی ایران دوره اسلامی یعنی زبان ادبی فارسی بوسیله شاعران و نویسندگانی که تربیت آنان با آموختن زبان عربی آغاز میشد از این حیث آمیختگی و امتزاج بیشتری حاصل کرد و این آمیختگی و تباهی هرچه بر عمر ادبیات فارسی اضافه شد افزایش بیشتری یافت. نکته مهمی که در این مورد قابل ذکر است آنکه لغات و اصطلاحات عربی

با تغییرات مختلفی در لهجات ایرانی پذیرفته شده و به عبارت دیگر قواعد و اصول لهجات ایرانی در این مورد تسلط خود را حفظ کرده مثلاً همهٔ مخارج حروف عربی در لهجات ایرانی متروک ماند مگر آنها که با مخارج حروف فارسی یکسان بود، و از اول و آخر بعضی از کلمات اجزایی حذف شد، وعده‌یی از کلمات عربی در لهجات ایرانی تغییر معنی داد، و پاره‌یی از افعال بمعنی وصفی یا اسمی معمول گشت، و بسیاری از صیغه‌های جمع عربی در فارسی مانند کلمات مفرد محسوب شد و یکبار دیگر باعلامت جمع بکار رفت، و نزدیک بهمهٔ لغات از حیث مورد استعمال با اصل عربی خود تفاوت یافت و از این راهها وضعی پیش آمد که لغات عربی را که در لهجه‌های ایرانی نفوذ کرد، اندک‌اندک بصورتی غیر از آنچه در اصل بوده است در آورد چنانکه غالب آنها راجز در ریشه نمیتوان عربی دانست.

خط عربی که وسیلهٔ تحریر لهجه‌های جدید ایرانی قرار گرفته بود با تغییراتی که در آن راه یافت بخط فارسی معروف گردید. خط فارسی خطی است الفبایی که از راست بچپ نوشته می‌شود و از ۳۲ حرف بوجود می‌آید. حروف در موقع نوشتن تغییر شکل‌های عجیب می‌دهند و در نتیجه ۳۲ حرف مذکور بصورت‌های متعدد دیگر در می‌آیند و همین امر یکی از بزرگترین اسباب صعوبت در قرائت فارسی است. از این گذشته در این خط بیشتر حروف غیر مصوت پهلوی همدیگر گذاشته می‌شوند و خواننده باید بتشخیص خود آنها را با مصوت‌ها همراه کند. پیدا است که چنین خطی مایهٔ بروز اشکالات بسیار در زبانها و لهجات ایرانی جدید شده است.

راجع بلهجهٔ ادبی ایران در دورهٔ اسلامی (فارسی، پارسی دری)

در فصل دیگری سخن می‌گوییم و اینک می‌پردازیم بذکر مهمترین لهجه‌های جدید دیگر ایران.

لهجه‌های جدید ایرانی تنها در داخله حدود سیاسی ایران کنونی متداول نیست بلکه در تمام فلات ایران و حتی در فلات پامیر و در سواحل عمان و در جنوب خلیج فارس نیز باقی مانده‌های آنها را می‌توان یافت. زبان‌شناسان این لهجه‌ها را بدو دسته شرقی و غربی تقسیم می‌کنند: مقصود از لهجه‌های شرقی آنهاست که در قسمت شرقی فلات ایران و در فلات پامیر متداولست، و مراد از لهجه‌های غربی آنهاست که در قسمت غربی فلات ایران تا حدود سرحدات عراق متداول دارد، بنابراین مراد از شرق و غرب در این اصطلاح باز شرق و غرب ایران امروزی نیست.

از جمله لهجه‌های شرقی لهجه پشتو و دیگر لهجات متداول در افغانستان، لهجه‌های فلات پامیر، باقیمانده‌های لهجه سغدی و بازمانده لهجه آسی است. اما لهجه‌های غربی تقریباً تمام لهجه‌های متداول در ایران امروز را شامل است که خود بدسته: لهجه‌های شمالی ایران یعنی لهجات متداول در سواحل دریای مازندران، و لهجه‌های شرقی ایران یعنی لهجه‌های متداول در خراسان و سیستان و بلوچستان، و لهجه‌های جنوبی ایران یعنی لهجه‌های متداول در کرمان و فارس و عمان و خلیج فارس و مکران، و لهجه‌های غربی ایران یعنی لهجه‌های لری و کردی، و لهجه‌های مرکزی ایران منقسم می‌گردد.

لهجه‌هایی که امروز در داخل حدود ایران رواج دارد همه جزو دسته لهجه‌های غربی ایران شمرده میشود و همچنانکه گفتیم می‌توانیم آنها

لهجه‌های کنونی
ایران

را بدسته‌های جدیدی تقسیم کنیم:

۱- لهجه‌های شمالی: این لهجه‌ها در سواحل جنوبی و جنوب غربی دریای مازندران و در دره‌های شمالی سلسله جبال البرز تداول دارد. از میان این لهجه‌ها: طالشی، گیلکی، دیلمانی، مازندرانی و گرگانی قابل توجه است. هر یک از این لهجه‌ها که بر شمرده‌ایم دارای شعبی هستند که با یکدیگر تفاوت‌های جزئی دارند. از میان این شعبه‌ها لهجهٔ دیلمان و گرگان و مازندران دارای ادبیات منظوم و منثور مکتوب قدیم هستند که قسمتی از آنها هنوز در دست است. ادبیات شفاهی لهجه‌های گیلکی و مازندرانی جداً قابل و شامل سرودها و قصه‌ها و مثلهاست. این لهجه‌ها در دورهٔ اسلامی در سیر تحول پدیده‌ای قرار گرفته‌اند چنانکه میان هیأت قدیم و جدید آنها اختلاف زیاد مشهود می‌شود. از ادبیات قدیم مازندرانی مقداری اشعار و یک دیوان دلپذیر بنام امیر پازواری و چند کتاب تفسیر قرآن و امثال آنها باقی مانده است. کتاب مشهور مرزبان نامه اصلاً در حدود قرن چهارم هجری باین لهجه نوشته شده و در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری دوبار بزبان پارسی ترجمه شده و مرزبان نامه و روضة العقول نام یافته است. بلهجهٔ دیلمانی تفاسیری از قرآن در دست است. بلهجه گرگانی قدیم کتب فرقهٔ حروفیه نگارش یافته است. بلهجه گیلکی اشعاری از قاسم الانوار (قرن نهم) موجود است.

۲- لهجه‌های شرقی: در مشرق ایران کنونی لهجه‌های متقارب متعددی در خراسان و سیستان و بلوچستان و کرمان متداول است. دنبالهٔ لهجه‌های متداول در خراسان و سیستان با افغانستان کنونی هم کشیده می‌شود و

مجموعاً بالهجه ادبی پارسی دری (فارسی) نزدیک و از یک دسته‌اند. از میان این لهجه‌ها آنها که در شهرها متداولند طبعاً اصالت خود را بیشتر از دست داده‌اند و بالعکس آنها که در قراء و قصبات و دره‌های دور دست متداولند اصالت خود را بنسبت زیادی حفظ کرده‌اند. در اطراف بجنورد و اسفراین و جاجرم و بسطام و همچنین در قراء متعدد: سبزوار و نیشابور و تربت جام و مخصوصاً در نواحی رشخوار و تای باد و گناباد و بیرجند و خوسف و روستاهای آنها و در شهرهای جنوب غربی خراسان که متکی بدشتهای مرکزی ایران هستند مانند کاشمر و بجستان و فردوس و طبس و بشرویه و قراء اطراف آنها لهجات متقارب بیکدیگر رایجست.

چون این لهجات همچنانکه گفتیم بمبادی لهجه ادبی ایران، خصوصاً بصورتی که در آثار ادبی پیش از قرن هفتم هجری ملاحظه میشود، بسیار نزدیکست، با مطالعه در آنها می‌توان غالب مشکلات لغوی متون مذکور را مرتفع ساخت.

مهمترین لهجه جنوب شرقی ایران لهجه بلوچی است که آنرا از جهت حفظ هیأت قدیمی بسیاری از لغات باید از لهجات مهم ایرانی شمرد، طوایف بلوچ و کوچ اصلاً از شمال ایران بجنوب مهاجرت کرده و در سرزمینهایی که امروز بلوچستان می‌نامند سکونت گزیدند. بهمین سبب زبان و لهجه قدیم بلوچی علاوه بر بلوچستان در پاره‌یی از نواحی ترکمنستان شوروی و همچنین لهجه « براهوئی » که از شعب دراویدی است در میان اقوام بلوچ رایج است. لهجه بلوچی خود بشعب مختلف تقسیم میشود لکن اختلاف آن شعب زیاد نیست.

۳- لهجه‌های جنوبی: لهجات جنوب ایران یعنی کرمان و سواحل

دریای عمان و فارس و سواحل خلیج فارس بچند شعبه منقسم می گردد . مانند لهجه بشاگردی ، لهجه های کناره های دریای عمان و خلیج فارس ، لهجه های لار و فارس . لهجه فارسی که باید آنرا فارسی نو (دنباله فارسی باستان و فارسی میانه) نامید خلاف آنچه بعضی از زبان شناسان نوشته اند همان زبان فارسی ادبی نیست و درین باره بعداً سخن خواهیم گفت .

۴- لهجه های مرکزی: مراد از لهجه های مرکزی ایران لهجه هایی هستند که در میانه ایران کنونی رواج دارند و آثار تحول و تغییر و آمیزش زیاد در غالب آنها مشهود است . از جمله این لهجات هستند: لهجه های قم و اطراف آن ، و نطنز و توابع آن (مانند لهجه فریزند و یارند) ، و کاشان و میمه و راوند و قهرود و قراء مجاور آنها ، و لهجه اصفهانی و لهجه های متعدد اطراف آن مانند سویی و کشویی ، زفره یی ، جرقویه یی ، سدهی ، گزی ، قمشه یی ، خرزوقی ، و غیره ، و لهجه های دیگری از قبیل جوشقانی ، و نیشونی (نزدیک گلپایگان) و گلپایگانی و خوانساری و محلاتی و سیوندی و نائینی و انارکی و اردستانی و وفسی و آشتیانی و کهکی و خوری و بیابانکی و جندقی و یزدی و لهجه های قراء مجاور آن مخصوصاً قراء زرتشتی نشین ، و لهجه های قهستان . تعدد این لهجه ها بحدی است که تقریباً باید آنها را بتعداد آبادیهای موجود در مرکز فلات ایران دانست . در غالب اینها مخصوصاً آنها یی که در قراء و قصبات و میان کوهپایه ها معمولند آثار کهنگی و آمیختگی کمتر بازبان عربی مشهودست و قسمتی از آنها هم مورد تحقیق زبان شناسان و لهجه شناسان ایرانی و اروپایی قرار گرفته است .

۵ - لهجه های غربی : از میان لهجه‌هایی که در مغرب ایران متداولند مهمتر از همه لهجه کردی است . لهجه کردی متعلق بقبایل آریایی ایرانی کرد است که بعضی از آنان شهرنشین و زارع و مابقی غالباً چادر نشین و گله‌دار هستند . این قبایل در ایران و عراق و ترکیه سکونت دارند .

لهجه کردی از میان لهجه‌های ایرانی بعلمت نگاهداری بعضی از عوامل قدیم و نیز بسبب داشتن ادبیات مکتوب اهمیت خاصی دارد . با این حال نفوذ زبانهای مجاور در این زبان قابل توجهست بدین معنی که از زبانهای عربی و ارمنی و ترکی و فارسی لغات بسیار در آن راه جسته است . ادبیات مکتوب کردی همواره قابل توجه بوده است . اشعار غنائی و حماسی و قصص و حکایات و داستانهای منظوم و همچنین کتب مذهبی متعدد در لهجه کردی وجود دارد . لهجه کردی در میان قبایل کوه‌نشین که رابطه کمتری با سایر طوایف یا شهرها دارند بصورت قدیمتر و در شهرها بصورت خیلی جدیدتر و با آمیزش بیشتری با زبانهای عربی و فارسی متداولست ؛ از لهجه های مهم کردی لهجه گورانی ، زازا ، مکری ، سنندجی ، زندی ، بایزیدی ، عبدوئی و کرمانشاهی را میتوان نام برد .

* * *

لهجه‌های جدید ایرانی از حیث تحول و تغییراتی که در آنها راه یافته بدسته های مختلف تقسیم میشوند . لهجه های شرقی فلات ایران مانند بازمانده های لهجه‌های سغدی و سکائی و همچنین لهجه بلوچی در جنوب شرقی ایران کنونی و لهجه آسی در قفقاز و لهجه‌های

یامیری و هندوکوشی نسبت به لهجه‌های دیگر تغییرات و تحولات کمتری یافته‌اند چنانکه در بعضی از آنها بنحوی که قبلاً گفته‌ایم هنوز بعضی از اختصاصات لهجه‌های کهن ایرانی مثل تصریف اسامی یا تثنیه و مؤنث و مذکر و تصریف افعال مشاهده می‌گردد .

در بعضی از لهجات دیگر مخصوصاً لهجات ایران کنونی و همچنین قسمت فارسی زبان افغانستان تحول بسیار قویتر و شدیدتر است . در این لهجه‌ها تصریفات افعال و مفردات بسیار ساده تر و از صورتهای قدیمی دورترند و از تغییرات اواخر اسامی و ضمائر در حالات مختلف اثری نیست .

زبان و ادب فارسی

فارسی دری

زبان فارسی یا زبان دری یا زبان فارسی دری
مهمترین زبان از دوره جدید زبانها و لهجه‌های
ایرانیست که با داشتن سرمایه بسیار غنی ادبی خود از یکهزار و پنجاه
سال پیش تا کنون بعنوان زبان رسمی و ادبی ایران متداول است .

گروهی از زبان‌شناسان کوشیده‌اند که این زبان را بعلمت بعضی
تشابهات لفظی و دستوری دنباله «پارسی میانه» یا زبان پهلوی ساسانی
بشمارند ولی حق آنست که این زبان را تنها از اصل فارسی میانه ندانیم
بلکه در اساس يك لهجه عمومی ادبی بشماریم که در اواخر عهد ساسانی
و قرنهای اولیه اسلامی در ایران شیوع داشت و تحت تأثیر و تأثر متقابل
لهجه‌های رسمی دوره اشکانی (پارتی) و ساسانی (پارسی) در یکدیگر
و در لهجه‌های محلی، بتدریج متداول شده و تقریباً وضع ثابتی گرفته
و هیأت زبان کتابت حاصل کرده بود . همین زبان کتابت است که در

قرن سوم و چهارم پیاپی در مراکز مختلفی مانند سیستان و شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و گرگان وری گویندگانی پیدا کرد . این زبان بنحو خالص نزدیک با پهلوی جنوبی (پارسی میانه) نبود ، زیرا نفوذ فراوانی از لهجه‌های خراسان قدیم و بعضی از لهجات مشرق در آن مشهود است. و نیز لهجه شرقی محض شمرده نمیشد زیرا تأثیر و نفوذ پهلوی جنوبی (پارسی میانه) و لهجه‌های غربی هم در آن ملاحظه میشود. این زبان عمومی و مختلط که در اواخر دوره ساسانی و قرنهای نخستین هجری بتدریج شایع شده بود، در اوایل عهد اسلامی نخستین بار در دربارها و شهرهای نواحی شرقی ایران برای شعرونثربکار رفت. بعبارت دیگر نخستین ظهور ادبی آن در مشرق ایران انجام گرفت و بهمین سبب تحت تأثیر لغوی و صرفی و نحوی لهجه‌های متداول در این نواحی در آمد، و بنظر قدیمترین مؤلفانی که درباره محل تداول و رواج زبان فارسی دری سخن گفته‌اند، زبان قسمتی از نواحی شرقی از حدود نیشابور تا نواحی قریب بولایت سغد در ماوراءالنهر دانسته شد .

نخستین نویسندگان و شاعرانی هم که بدین زبان نویسندگی و شاعری کرده‌اند مانند بلعمی (صاحب ترجمه تاریخ طبری) ، رودکی، دقیقی، اسدی ، فردوسی ، منوچهری ، ناصر خسرو و نظایر آنان زبان نثر و شعر خود را «پارسی دری یا پارسی و دری» نامیده و در برابر پهلوی (پهلوانی) و تازی (عربی) قرار داده‌اند .

مثلاً فردوسی آنجا که از ترجمه کلیله و دمنه (نقل عبدالله بن مقفع بعربی) ب زبان فارسی (بامر امیر نصر بن احمد سامانی متوفی بسال ۳۳۱ هـ.) سخن میگوید، زبان فارسی را «پارسی دری» می نامد و می فرماید :

بتازی همی بود تا گاه نصر بدانگه که شد درجهان شاه‌نصر
بفرمود تا پارسی دری نبشتند و کوتاه شد داوری
و در همان حال زبان شاهنامه خود را پارسی می‌نامد :

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
ویا در بعضی ابیات خود «پارسی» و «تازی» را در برابر «پهلوی» و
«پهلوانی» قرار می‌دهد :

نگر آنکه گفتار او بشنوی اگر پارسی گوید ارپهلوی
اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروندراد جله‌خوان

ویا فرخی زبان اشعار خود را در این بیت «دری» می‌گوید :
دل بدان یافتی از من که نکودانی خواند

مدحت خواجه آزاده بالفاظ دری

ویا ناصر خسرو زبان قصاید زیبای خود را «دری» می‌نامد :

من آنم که در پای خوگان نریزم

مر این قیمتی در لفظ دری را

علت تسمیه این زبان عمومی به دری انتساب آنست به «در»
ویکی از معانی «در» در لغت پهلوی و پارسی پیشگاه و درگاه یعنی همان
معنی است که امروزه «دربار» می‌گویند .

این تسمیه از اواخر دوره ساسانیان معمول بود یعنی زبانی را
که از اختلاط لهجه پارثی (پهلوی شمالی) و لهجه ایران غربی درمدا این
پیدا شده و در دربارهای مداین رایج گردیده بود بسبب آنکه زبان دربار
بود «دری» نامیدند و بنابر آنچه مؤلفان معتبر مانند عبدالله بن المقفع و
حمزة بن الحسن اصفهانی گفته‌اند در آن زبان عنصر لهجه‌های شرقی
مخصوصاً زبان اهل بلخ غلبه داشت .

سبب نفوذ لهجه‌های شرقی ایران در لهجهٔ دری مداین (که زبان درباری ساسانیان و همچنین زبان پایتخت ایران شده بود) حکومت ممتد اشکانیان و استقرار شاهنشاهی آنان در تیسفون بود و سر اینکه نخستین کتیبه‌های شاهنشاهان ساسانی مانند کتیبهٔ اردشیر بابکان و کتیبهٔ شاپور اول در نقش رستم و کتیبهٔ دیگر شاپور در حاجی آباد و کتیبه نرسی در پایکولی همه بزبان پهلوی شمالی نوشته شده بود همین است و آن زبان عمومی مختلط که پیش از این منشأ آثار ادبی پارسی یا پارسی دری دانسته ایم از چنین اصلی نشأت کرده و سپس بر اثر آمیزش با لهجهٔ پهلوی جنوبی (پارسی میانه) شکل تازه‌یی یافته و در اواخر عهد ساسانی بعنوان زبان پایتخت شاهنشاهی ایران و سیلهٔ ارتباط ایرانیان شده و بنحوی که گفتیم بعد از ظهور ادبیات فارسی اسلامی مبنای سخن در نزد گویندگان شرقی قرار گرفته است. لکن چون محیط جدید تداول آن در مدتی متمادی در بارهای مشرق ایران مانند دربارهای طاهری، صفاری، سامانی، زیاری، غزنوی و جز آنها بود، طبعاً اثرهای لغوی و صرفی و نحوی بسیار از لهجه‌های متداول خراسان و مشرق را نیز پذیرفت و از نیروی درهیات ابتدایی و قدیم خود بلهجه‌های خراسانی و تاجیکی ناحیهٔ شرقی فلات ایران و افغانستان و پامیر و ترکستان، و «متون مانوی» ارتباط و شباهت نزدیکی یافت؛ و چون از قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) بعد بقسمتهای مرکزی و غربی و جنوبی ایران رفت بسرعت بسیار تحت تأثیر لهجات مرکزی و جنوبی ایران قرار گرفت و از اصل خود دور افتاد.

وجود همین تأثیرات دو جانبه در زبان ادبی فارسی و تأثیر آن از

منشأهای شرقی و غربیست که بعضی از زبان‌شناسان را وادار کرد تا هنگام بحث دربارهٔ این زبان آنرا زبان ناحیهٔ فارس بدانند و در همان حال تأثیر لهجه‌های سغدی و پارسی و پامیری و امثال آنها را نیز درین زبان پذیرند .

از طرفی دیگر بعد از آنکه زبان پارسی دری بعنوان زبان رسمی و ادبی مشرق ایران بکار رفت، بسرعت با زبان عربی آمیزش یافت . این آمیزش در آغاز امر بیشتر از حیث مفردات لغوی و برای رفع حوائج دینی و سیاسی و علمی بود لکن بتدریج تفنن نویسندگان و شاعران بدرجهٔ نفوذ زبان عربی در زبان پارسی افزود و حتی بعضی از قواعد صرفی و نحوی عربی را هم همراه مفردات و ترکیبات و عبارات مستعار از عربی بزبان پارسی داخل کرد .

زبان پارسی دری که در آغاز پیدایش ادب فارسی در نواحی شرقی ایران و در ماوراءالنهر رواج داشت بیشتر از لهجه‌های شرقی ایران متأثر بود لکن از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری ببعد که به عراق و آذربایجان و فارس راه جست طبعاً تأثیر لهجه‌های غربی در آن آشکار گشت و این تأثیر هنوز هم در زبان پارسی هویدا است .

توسعهٔ دامنهٔ انتشار
زبان فارسی دری
از حدود قرن پنجم هجری ببعد زبان پارسی
بکشورهای اطراف ایران نیز نفوذ یافت . از
جملهٔ این کشورها یکی سرزمین پهناور هندوستان
و دیگری آسیای صغیر بوده است .

سرزمین هند نخست بو سیلهٔ غزنویان و مخصوصاً در نتیجهٔ مهاجمات متعدد سبکتکین (متوفی بسال ۳۸۷ هجری = ۹۹۷ میلادی = ۱۵۵۶ شاهنشاهی)

و پسرش محمود (متوفی بسال ۴۲۱ هجری = ۱۰۳۰ میلادی = ۱۵۸۹ شاهنشاهی) با زبان و شعر پارسی رابطه مستقیم حاصل نمود و پس از آن هم در تمام دوره غزنوی و عهد دولتهای غوری (۵۴۳-۶۱۲ هجری = ۱۱۴۸ - ۱۲۱۵ میلادی = ۱۷۰۷-۱۷۷۴ شاهنشاهی) و مماليك آنان، و دولت گورکانی هند که تا ۱۲۷۵ هجری (۱۸۵۷ میلادی) بر آن کشور حکومت میکرده است، و دولتهای تابعه آن امپراطوری، همواره سرزمین هند مرکز عمده و قابل توجهی برای شعر پارسی و محل اجتماع شاعران پارسی گوی شده بود که غالب آنان در خود سرزمین هند ولادت و در آن سامان تربیت یافته بودند.

آسیای صغیر و شام و نواحی مجاور آن هم از اوایل عهد سلجوقی بعد مدتها بدست امرایی اداره میشد که یا تابعیت مستقیم از سلاطین مرکزی ایران داشتند و یا تربیت شدگان همین پادشاهان بودند و بهمین سبب وسیله قاطعی برای نشر زبان پارسی در قلمرو حکومت خود شدند. دوره حکومت آل عثمان از ۶۹۹ هجری (۱۲۹۹ میلادی) بعد از دوره های مهم رواج زبان پارسی و تمرکز آثار پارسی گویان و ظهور شاعران و نویسندگان متعدد در آسیای صغیر گردید.

بعد از سقوط شاهنشاهی ساسانی زبان پهلوی پیدایش شعر و دیگر زبان رسمی کشور نبود. لکن غلبه عرب و رواج روز افزون زبان عربی مانع آن نشد که طبقات بزرگ ایرانیان غیرمسلمان، که تا اواخر قرن چهارم هجری هنوز شماره آنان در ایران فراوان و درپاره یی نواحی بیشتر از مسلمانان بود، تألیف بلهجه و خط پهلوی یا سریانی را ادامه دهند.

لهجه های دیگر ایرانی نیز در این ایام همچنان در سرزمین ما

رایج بود و تحول سریع آنها (بر اثر آمیزش با زبان عربی) ادامه داشت . در این لهجات چنانکه هنوز هم ملاحظه میکنیم سرودن اشعار معمول بود و از بعض آنها مانند کردی و طبری و لهجه‌های دیگر محلی ابیات مکتوب در دست است .

در غالب این ابیات تحول شعر در ایران از حالت قدیم بهیات جدید مشهود است، در آنها قافیه وجود دارد و تناسب شماره هجاها با توجه بنظم آنها از حیث بلندی و کوتاهی ملاحظه میشود .

در همین اوان اشتغال ایرانیان ب زبان و ادب عربی بنحو روز افزونی رایج بود و صاحبان ذوق در ایران سرگرم آزمایش طبع خود در شعر عربی و سرودن اشعار گوناگون فراوانی بدان زبان بودند . کتابهایی که تا اواخر قرن پنجم هجری در ذکر شاعران تازی گوی نوشته شده پر است از نام این دسته از ایرانیان . بهمان نسبتی که اشتغال ایرانیان به ادب عربی مایه تأثیر زبان و ادب ایرانی در عربی گردید بهمان میزان موجب تأثیر زبان و ادب عربی در زبان ایرانی نیز شد .

شعر ادبی در ایران بر اثر این عامل عمده نسبت بسابق تغییر فراوان یافت و در عین تکامل بی سابقه از حالت قدیم بسیار دور شد و هیأت کاملاً تازه‌یی یافت و بصورتی که در آثار نخستین سرایندگان پارسی دری می‌بینیم جلوه کرد .

از این پس اساس شعر ادبی ایران، یعنی شعر پارسی، بر تناسب شماره هجاها با رعایت دقیق نظم هجاها و بلند و کوتاه، قرار گرفت و بهمین سبب تطبیق آن بر قالبها و مقیاسهای عروضی امکان یافت و ایرانیان توانستند اوزان شعری خود را که تا این اوان مقیاس های معلومی یافته

بود با اصول یا متفرعات اوزان عروض عربی تاحدی تطبیق دهند و حتی قواعد مربوط باوزان و بحور شعری و اصطلاحات آنرا هم از عروض عربی عاریه کنند. اما امکان تطبیق اوزان شعر پارسی بر قالبها و مقیاسهای عروضی و عاریت کردن قواعد و اصطلاحات عروض عربی هیچگاه دلیل تقلید از اوزان عربی نیست. بعبارت دیگر شعر پارسی دری بتقلید از اوزان عربی ساخته نشد و هیچگونه شباهت قطعی میان اوزان عربی و فارسی نیست مگر در موارد معدودی که تازی گویان اوزان ایرانی را و پارسی گویان اوزان مخصوص عربی را تقلید کرده و از راه تکلف شعری ساخته باشند.

درباره نخستین کس یا نخستین کسانی از میان شاعران پارسی گوی که بایجاد آثار مکتوب مبادرت کرده و اشعار خود را بروش جدید منظوم ساخته باشند میان تذکره نویسان اتفاق قول وجود ندارد. هر یک در این باره سخنی گفته و از شاعری نام برده است. نکته مسلم آنست که قدیمترین شعر مکتوب دری در نیمه اول قرن سوم هجری در خراسان ساخته شد و بعد از آن تا ظهور رودکی در پایان آن قرن و آغاز قرن چهارم چند شاعر در بلاد مختلف سیستان و خراسان و ماوراءالنهر ظهور کردند و راه کار را برای استاد شاعران، رودکی سمرقندی هموار نمودند.

درباره تاریخ آغاز نثر پارسی هم نمی توان بصراحت حکم کرد زیرا آثار مکتوب موجود از نثر پارسی مربوطست به نیمه اول قرن چهارم هجری، اما با استناد به بعضی از روایات می توان اطلاعات قدیمتری از آن بدست آورد. از جمله این روایاتست گفتار ابوریحان بیرونی^۱ در

۱- الآثار الباقیه چاپ لایپزیکه ص ۲۱۰-۲۱۱.

باره «بهافرید» پسر ماه فرودین که در خراسان بدعوی پیغامبری برخاست و بسال ۱۳۰ هجری (۰۷۴۷ م.) کشته شد. بروایتی دیگر درست در همان روزگار که اولین آثار شعر فارسی بوجود می آمد نگارش کتابی را در تفسیر قرآن بزبان فارسی به ابوعلی جبائی متکلم معتزلی ایران (متوفی بسال ۳۰۳ هجری) نسبت می دهند^۱، و کتابی دیگر را در طب بنام المعالجه البقراطیه از احمد بن محمد طبری طبیب رکن الدوله دیلمی اسم میبرند که نخست بفارسی نوشته و سپس بتاری گردانده شد^۲.

باز هم کتابی را در لغت به ابو حفص سمرقندی نسبت میدهند که باتوجه بزمان حیات مؤلف آن باید در آغاز قرن چهارم تألیف شده باشد^۳ و همچنین است اطلاعاتی که درباره کتب دیگر فارسی تا اواسط قرن چهارم هجری داریم و فعلاً متأسفانه جز نام نشانی دیگر از آنها بازمانده است.^۴

ادب فارسی بعد از آنکه زبان پارسی دری بعنوان زبان ادبی
در طی قرون متداول شد و سرودن اشعار و نوشتن آثار بدان
معمول گردید، بسبب سابقه طولانی ایرانیان در ایجاد آثار ادبی بزبانهای
قدیم خود، زبان پارسی هم بسرعت بسیار صاحب سرمایه بزرگی از ادب
منظوم و منشور شد. از خوشبختی نخستین سلسله های پادشاهان ایران اسلامی
که در خراسان و صیستان و ماوراءالنهر تشکیل یافتند، با صرف درهم و دینار و

۱- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱، چاپ سوم ص ۶۰۹.

۲- Aldo mieli, La Science arabe, p. 120

۳- فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس.

۴- درباره همه این کتبها رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ

سوم ۶۰۹-۶۱۰.

از راه تشویق و بزرگداشت به حمایت شاعران و نویسندگان پرداختند و از این میان پادشاهان سامانی با کمال جوانمردی شاعران و نویسندگان پارسی را مورد تشویق قرار می دادند و حتی برای بارور کردن ادب فارسی گاهی آنان را مأمور ایجاد آثار منظوم یا منثور و یا ترجمه کتابهای اساسی مثل تاریخ طبری و تفسیر طبری و کلیله و دمنهٔ عبدالله بن مقفع و بختیارنامه و سند بادنامه و امثال آنها از عربی بفارسی می کردند.

شیوه‌ی که در دربار سامانیان برای بزرگداشت ادیبان پارسی گوی ایجاد شده بود در دوران سلاطین غزنوی و زیاری و بوبی و سلجوقی و خوارزمشاهی و یک‌عده سلسله‌های سلاطین کوچکتر که با جگزار این سلسله‌ها بوده و مانند آنان، در تمام قرنهای چهارم و پنجم و ششم بر نواحی مختلف ایران حکومت می کرده‌اند، ادامه یافت. همهٔ این سلسله‌ها مبالغی کثیر در راه تشویق شاعران و نویسندگان صرف می کرده و آنان را بسروند قصائد و منظومه‌هایی بنام سلاطین و یا تألیف کتابهایی باسم آنان می‌گماشته‌اند، و این کار بحدی در ایران شایع بود که در جزو مراسم و سنتهای تغییر ناپذیر در بارها در می‌آمد و میان سلسله‌های مختلف پادشاهان ایرانی که در یک عصر و زمان، در نواحی مختلف، می‌زیسته‌اند ایجاد رقابت‌هایی می‌کرد.

در چنین دورهٔ با رونق، از اوایل قرن چهارم تا آغاز قرن هفتم هجری، است که عده‌ی از بزرگترین شاعران و نویسندگان، ظهور کرده مهمترین آثار ادبی زبان فارسی را بر جای نهاده‌اند. تمام انواع ادبی فارسی اعم از انواع گوناگون شعر یا نثر، در همین دوره ایجاد شده و در همین دوره از غالب آن انواع بهترین و پر ارزش‌ترین نمونه‌ها

بوجود آمده است. مثلاً نوع قصیده، حماسه، اشعار عرفانی، اشعار غنایی، اشعار داستانی، اشعار فلسفی و اندرزی که بهترین معرف افکار شعرای ما در جهان هستند، در همین دوره بارور بوجود آمدند. قصیده سرایان بسیار معتبری از آغاز تا پایان این عهد داریم مانند رودکی (م ۳۲۹ هـ) ، عنصری (م ۴۳۱ هـ) ، فرخی (م ۴۲۹ هـ) ، منوچهری (م ۴۳۲ هـ) مسعود سعد سلمان (م ۵۱۵ هـ) معزی (م در حدود ۵۲۰ هـ) ، انوری (م ۵۸۳ هـ) ظهیر فاریابی (م ۵۹۸ هـ) خاقانی (م ۵۹۵ هـ) و نظایر آنان که با قصاید غرای خود که پر است از تشبیهات و تعبیرات دلپذیر و همراه است با زبان شیوا و استادانه ، بزبان فارسی و شعر آن سرمایه‌ی فناپذیر از حیث الفاظ و معانی بخشیدند .

حماسه ملی ایران در همین دوره بارور بهمت شاعران توانایی مانند دقیقی (مقتول در حدود ۳۶۸ هـ) و فردوسی طوسی (م ۴۱۱ هـ) و اسدی طوسی (م در حدود ۴۶۵ هـ) و ایرانشاه بن ابی‌الخیر و چند تن دیگر از شاعران بنظم درآمد و ازین راه مجموعه بزرگی که در ادبیات جهان کمتر نظیر دارد فراهم شد .

نظم داستانهای فارسی هم بیشتر در همین دوره انجام گرفت ، چنانکه شاعران دوران های بعد درین نوع شعر غالباً مقلد و پیرو گویندگان این دوره‌اند. قدیمترین شاعری که بنظم داستانهای عاشقانه، یاتمیلی و حکمی توجه کرد رودکی سمرقندی است. از میان منظومهای داستانی او « کلیله و دمنه » مشهور بوده است که اکنون فقط ابیات پراکنده‌ی از آن در دست است . بعد از رودکی بزرگترین کسی که بنظم داستانها توجه کرد عنصریست که از میان منظومه‌های داستانی او قسمتی

از «وامق و عذرا» موجود است. یکی از شاعران همعصر عنصری بنام «عیوقی» يك داستان عربی را بیارسی نظم کرده و نام آنرا «ورقه و گلشاه» نهاده است و این داستان در دورانهای بعد چند بار بفارسی و ترکی بنظم کشیده شد. اندکی بعد، در آغاز عهد سلجوقیان شاعر توانایی بنام فخرالدین اسعدگرگانی يك داستان کهن ایرانی را بنام «ویس و رامین» بازبانی شیوا بشعر در آورد و این منظومه که بزودی در میان پارسی زبانان شهرت یافت و سیله‌یی برای ترغیب و تشویق نظامی گنججه‌یی شاعر بزرگ پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری بنظم داستان مشهور خسرو و شیرین گردید چنانکه ورقه «گلشاه» عیوقی همین شاعر بزرگ گنججه را بنظم يك داستان مشهور عربی یعنی لیلی و مجنون و اداری کرد و عمل فردوسی در منظوم ساختن داستان اسکندر (جزو شاهنامه) محرض گوینده گنججه در ایجاد دو منظومه شرفنامه و اقبالنامه گردید. نظامی داستان بهرام گور را هم که از دیرگاه میان ایرانیان رائج بود بنام هفت گنبد بر داستانهای مذکور افزود و در سرودن همه این داستانها چنان مهارتی نشان داد که شیوه او تا زمانهای نزدیک بعهد ما مورد تقلید داستانسرایان ایرانی قرار گرفت.

در سایر انواع شعر که پیش ازین بر شمرده ایم، استادان بزرگی در این عهد ظهور کرده اند که مهمترین آنان دسته شاعران عارف پیشه ایرانی بوده اند. نظم مثنویها و غزلهای عرفانی در همین دوره بوسیله ستایی غزنوی شاعر استاد قرن پنجم و ششم (م ۵۳۵ ه) آغاز شد و او بر اثر وسعت اطلاعات خود در مباحث مربوط بتمدن اسلامی و تصوف ایرانی، و همچنین بیاری طبع مقتدر و توانایی که داشت توانست

منظومه‌هایی مانند حدیقه الحقیقه و طریق التحقیق و سیر العباد که هر سه از شاهکارهای جاویدان شعر عرفانی فارسی است، بیادگار بگذارند. غزلهای عرفانی و نوع دیگری از همین غزلها بنام «قلندریات» هم بهمت سنایی غزنوی در تاریخ ادبیات فارسی مقام خاصی یافت و او علاوه بر اینها قصیده‌های غرای فصیحی درباره مسائل عرفانی و نیز در اندرز و وعظ ساخت که بعد از او سرمشق بسیاری از گویندگان قرار گرفت.

کار سنایی را در ساختن منظومه‌ها و غزلها و قصاید عرفانی، شاعر توانای دیگری در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری دنبال کرد و او عطار نیشابوری (م ۶۱۸ ه) است که مثنویهای اسرارنامه و مصیبت‌نامه و چندین منظومه دیگر از او مشهور است و از آن میان مثنوی منطق الطیر از جمله شاهکارهای کم‌نظیر زبان فارسی است.

در شعر قرن هفتم و هشتم، قصیده بتدریج از رواج می افتاد و جای خود را به غزلهای عاشقانه و عارفانه و منظومه‌هایی می داد که حاوی افکار اجتماعی و حکایات و قصص کوتاه باشد. داستانهای منظوم این دو قرن غالباً بتقلید از نظامی و آثار او سروده می شد. دوتن از بزرگترین داستان پردازان این عهد که منظومه‌های متعدد شیوایی در این فن دارند امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵ ه) و خواجوی کرمانی (م ۷۵۳ ه) هستند. شاعر نخستین که اصلاً از اهل ماوراء النهر بود در هند زاده شد و همانجا زبردست مشایخ صوفیان چشتی، خاصه نظام الدین اولیاء تربیت یافت. از مثنوی‌های مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آئینه سکندری، هشت بهشت و قران السعدین مشهور است. خواجو که در غزل و قصیده نیز استاد عهد خود بود چند مثنوی معروف دارد مانند

روضه‌الانوار، کمال‌نامه، گل و نوروز، گوهرنامه، همای و همایون و منظومه‌ی عشقی و حماسی بنام سامنامه.

سه تن از شاعران استاد این دوره یعنی جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مولوی (م ۶۷۲ هـ) و سعدی شیرازی (م ۶۹۱ هـ) و حافظ شیرازی (م ۷۹۱ هـ) از جمله بزرگترین گویندگان ما و در ردیف دو شاعر بسیار بزرگ دیگر یعنی فردوسی طوسی و نظامی گنجیه‌یی هستند. سعدی، گذشته از ارزشهای انکارناپذیرش در انواع مختلف شعر و نثر، استاد مسلم و بی‌بدیل در سرودن غزلهای عاشقانه است. این غزلهای گاه چاشنی عرفان نیز دارد، بازبانی فصیح و مقرون باعجاز و با مضامین بی‌سابقه و بدیع خود بمنزله زیباترین گلهای بوستان ادب فارسی هستند و هنوز هم هیچیک از سخن‌شناسان پارسی‌گوی باهمة آزمایشهایی که کرده‌اند، نتوانسته‌اند غزلهایی بدان روانی و شیوایی و زیبایی پدید آورند که الحق «حدّ همینست سخندانی و زیبایی را». علاوه بر این سعدی در ذکر مواعظ و اندرز و حکمت و بیان امثال و قصص اخلاقی در اشعار روان و ساده از شاعرانیست که کمتر نظیر و شبیهی در ادب فارسی یافته است. نظرهای اخلاقی و تربیتی سعدی نمودار کاملی است از اندیشه‌های تحول یافته ایرانیان در دوران تمدن اسلامی و به همین سبب هم هنوز هیچیک از مبانی فکری او در میان جامعه مسلمان ایران تغییر اساسی نیافته و تعلیماتش بصورت سرمشقهای تربیت و اخلاق در آمده و رایج است.

جلال‌الدین محمد بلخی سراینده منظومه مشهور به مثنوی، و مجموعه غزلیات معروف به دیوان غزلیات شمس تبریزی، از مشاهیر

مشایخ تصوف و از شاعران و متفکران نامبردار جهانست که در نظم و نثر پارسی استاد و دارای زبانی فصیح و تسلطی حیرت انگیز در بیان معانی عرفانی و حکمی بزبان ساده همراه با تمثیلات و استشهدات بآیات و احادیث و اخبار است. وی علاوه بر آثار منظوم خود مجموعه هایی از مجالس و مکتوبها دارد و قسمتی از مجالس او بوسیله پسرش سلطان ولد بنام « فیه مافیه » تنظیم یافته و حاوی مطالب عالیة عرفانی و تربیتی است.

بزرگترین شاعر او آخر عهد مذکور که در قرن هشتم هجری می زیسته، و از سرآمدان شعر فارسی شمرده می شود، شمس الدین محمد حافظ شیرازیست. وی متفکر و عارف محقق است که افکار و مضمونهای عالی عرفانی و فلسفی خود را با چیره دستی و مهارتی عجیب در غزلهای نغز آبدار بیان کرده و بر اثر قدرت فراوان خود در سخنوری غالباً مطالب طولانی مهم را در ابیات کوتاه آورده و آنها را با ترکیبات تازه و بدیع و بی سابقه همراه نموده است بنحوی که کلام او در عین اشتغال بر افکار بسیار بلند با فخامت و شکوهی خاص همراه است و به همین سبب از جمله زیباترین آثار ادبی فارسی شمرده میشود.

غیر از این چند شاعر بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری، در آن دوران عده کثیری از گویندگان بزرگ ما می زیسته اند که برخی مانند فخرالدین ابراهیم عراقی (م ۶۸۸ ه) و اوحدی مراغی (م ۷۳۸ ه) و ابن یمین فریومدی و سلمان ساوجی (م ۷۷۹ ه) هر یک بسببی در تاریخ ادب فارسی بسیار مشهورند.

دو قرن هفتم و هشتم هجری در تاریخ نثر فارسی نیز دارای ارزش

واعتبار خاصی است: بعضی از نویسندگان ابن دوره دنبال شیوه نثر مصنوع مترسلان سابق را گرفته و در آن راه پیش رفتند. بزرگترین استاد نثر در این سبک عظاملك جوینی (۵۶۸۱م) صاحب تاریخ جهانگشاست که اثر او علاوه بر ارزش تاریخی یکی از آثار ادبی بزرگ فارسی نیز محسوب می‌گردد. از میان کسان دیگری که این شیوه را دنبال کردند شهاب‌الدین عبدالله معروف به وصاف‌الحضرة بسبب مبالغه‌بی که در ایراد صنایع مختلف و استفاده بسیار از زبان عربی در انشاء فارسی داشت نتوانسته است در شمار نویسندگان بزرگ ما در آید. کتب و آثار این عهد بنثر فارسی بسیار است و خواننده باید برای کسب اطلاع درباره آنها بکتابهای تاریخ ادبی مراجعه کند لیکن هنگام بحث در تاریخ نثر این دوران نمی‌توان از سعدی که کتاب «گلستان» او در زمره شاهکارهای جاویدان نثر فارسی است صرف نظر نمود. گلستان کتابیست تربیتی و اخلاقی بنثر مخلوط بانظم: در این کتاب سبک میان نثر مصنوع و مرسل که غالباً همراه بایندهای موزون و مسجع است مورد استفاده قرار گرفته و نویسنده صنایع لفظی را فقط تا آنجا که به زیبایی کلام آسیبی نرساند بکار برده است.

ارزش دورانهای بعد یعنی قرون نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم هجری در نظم و نثر بپایه دورانهای پیشین نمی‌رسد و با این حال میتوان در این دوره ممتد بنام شاعران بزرگی از قبیل نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸م) و کلیم‌کاشانی (۱۰۶۱م) و صائب تبریزی (۱۰۸۸م) و نظایر آنان که هر یک بسبب در شعر فارسی طرف توجهند باز خورد، لیکن روشی که در میان شاعران قرنهای ۱۰-۱۲ هجری رایج و بیشتر

متوجه مضمون آفرینی و گنجانیدن نکته های باریک در ابیات خود بود، وقتی بمبالغه کاری کشید، شعر فارسی را از طریق طبیعی و مطبوعیت ذاتی آن خارج ساخت و بعبارت دیگر با بتدال و سستی کشانید و نتیجه آن شد که از اواخر قرن دوازدهم بعضی از گویندگان را که در اصفهان مجتمع بودند مانند مشتاق و میرزانصیر و هاتف و امثال آنان بر آن داشت تا بشیوه متقدمان در سخنوری بازگردند و دوره بی را که بدوره بازگشت ادبی مشهور است، در نظم و نثر بوجود آورند .

دردوره بازگشت شاعرانی از قبیل فتحعلیخان صبای کاشانی ، سروش اصفهانی ، قآنی شیرازی، وصال شیرازی، نشاط اصفهانی و نظایر آنان سعی وافی بتقلید سخن قصیده سرایان و غزل گویان پیشین کردند و الحق کارشان جز اعاده سخن و تجدید مضامین و افکار پیشینیان چیزی نبود ، لیکن در پایان این دوره یعنی در قرن چهاردهم هجری ارتباط با اروپا و نشر افکار و علوم جدید و رواج تعلیمات بروش اروپاییان و شیوع افکار انقلابی علیه حکومت استبداد و تأسیس روزنامه ها و مجلات و ترجمه و نشر آثار منظوم و منثور ادبای مغرب زمین ، و بروز جنگهای بین الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م) و دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵ م) و تشکیل احزاب و مجامع سیاسی و فرقه های گوناگون اجتماعی همگی منجر بتغییر شیوه زندگانی و کیفیت تلقی حیات و نحوه تفکرات گردیده و ازین راه در نظم و نثر فارسی تغییرات عمده بی راه جست و وقتی همه این عوامل با انقلاب شاه و ملت که از بهمن ماه سال ۱۳۴۱ به همت شاهنشاه آریامهر و همگامی مردم و به رستاخیز ملی انجامید

وضع کاملاً جدیدی را در نظم و نثر و حتی در زبان فارسی بوجود آورد
که مسلماً بمتایج بسیار تازه‌یی در شیوه تفکر و سبک شاعری و نویسندگی
فارسی خواهد انجامید .